

بررسی ارتباط تعصب ناموسی با جرایم در حقوق افغانستان

سید عباس موسوی^۱

عبدالکریم عباسی^۲

چکیده

ظهور و رشد صفات اخلاقی انسان در رفتارش بروز می‌یابد؛ از جمله این صفات اخلاقی، حمایت از ارزش‌ها - غیرت - است؛ که گاه همانند دیگر صفات اخلاقی، دچار افراط و تفریط شده و به شکل بی‌غیرتی و تعصب، بروز و اشکال مختلفی از خشونت علیه زن را می‌آفریند. آنچه در این نوشتار می‌آید، بررسی و تبیین ارتباط تعصب ناموسی با برخی از جرایم در جامعه افغانستان است که بررسی آن، با رویکردی فقهی - حقوقی و با توجه به اینکه در این رابطه تحقیقی جامع صورت نگرفته است و نیز با توجه به حضور طولانی مدت نیروهای ناتو، گسترش نموده‌های فرهنگ غرب، از طریق مؤسسات خارجی باعث حضور چشمگیر زنان در بسیاری از عرصه‌ها شده که منجر به بروز اشکال مختلفی از تعصب ناموسی شده است و امروزه آثار و پیامدهای آن، در ابعاد اجتماعی، فرهنگی با وقوع جرایم در ارتباط هستند و با برخی از جرایم همچون قتل و غارت، ضرب و جرح، ارتباط مستقیم دارد، در محاکمه نیز به نوعی به آن رسمیت یافته و این در گسترش دوباره تعصب تأثیرگذار است. بر اساس نتایج این پژوهش، تعصب ناموسی با جرایم قتل، جرایم علیه اموال و مالکیت و نیز جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی جامعه ارتباط وثیق دارد.

واژگان کلیدی: تعصب، ناموس، قتل ناموسی، قتل در فراش، رابطه نامشروع، خشونت علیه زنان.

۱. ماستری حقوق خصوصی و دکتری فقه تربیتی (s.a.mosavi1152680@gmail.com).

۲. دانشجوی دکتری تفسیر تطبیقی (kabasi1985@gmail.com).

مقدمه

تعصب به‌طور کلی واکنش و رفتاری برخاسته از فهم سطحی و بدون عمق و دقت و همراه با جوشش و خروش احساس است حال چه این تعصب از حد تعادل خارج شده، نسبت به اعتقادات باشد و چه نسبت به نژاد، ملیت و ناموس؛ تاریخ به‌خوبی بیانگر توحش بسیاری از انسان‌هاست که با تعصب خویش، جنایات هولناکی را علیه انسانیت انجام داده‌اند.

برخوردهای خشن کلیسا در قرون وسطی برای تفتیش عقاید، کشتارها و نسل‌کشی‌هایی که در بالکان، بوسنی و هرزگوین، رواندا، عراق و فلسطین اشغالی صورت گرفته است و امروزه نیز همچنان قانون‌شکنی، خودسری‌ها، در پرتوی همین تعصبات ادامه دارد که یکی از ابعاد آن در جامعه سنتی افغانستان که به‌عنوان یک معضل اجتماعی مطرح می‌شود، انواع متعدد خشونت علیه زنان است که در مواردی از آن تحت عنوان ننگ، شرف و عزت، دفاع می‌شود.

بسیاری از حوادث تلخی که در جراید عمومی منعکس می‌شود تنها بخشی از آن چیزی است که در حقیقت به وقوع می‌پیوندد. راجع به رابطه تعصب ناموسی با جرایم که موضوع این مقاله است به برخی از مصادیق آن تحت سه عنوان کلی جرایم علیه اشخاص، جرایم علیه اموال و مالکیت و جرایم علیه امنیت خواهیم پرداخت؛ علاوه بر این، رابطه تعصب ناموسی با جرایم را از چند زاویه می‌توان بررسی کرد، تعصب ناموسی گاه مستقیماً منجر به وقوع جرم بر خود ناموس می‌شود و گاهی بر اشخاص دخیل در مسائل ناموسی؛ به عبارت دیگر از باب مثال فرار از منزل یک زن یا دختر را در نظر بگیرید، این فرار می‌تواند بر اثر تعصب ناموسی، منجر به قتل دختر و در عین حال شخصی که با دختر فرار کرده است و در مواردی منجر به وقوع جرم و جنایت بر خانواده پسر شود. مثال دیگر تجاوز جنسی است که در جامعه سنتی - قبیله‌ای افغانستان یک تجاوز جنسی به دلیل وابستگی شخصیتی و حس انتقام‌جویی، با تجاوز جنسی دیگر پاسخ داده می‌شود؛ همچنین ممکن است به دلیل این وابستگی شخصیتی افراد خانواده و قبیله، زن یا دختری را که متهم به رابطه جنسی خارج از ازدواج است، به خاطر دفاع از حیثیت خانواده یا قبیله به قتل برسد. علاوه بر این، گاه ممکن است که تعصب ناموسی به‌طور غیر مستقیم زمینه بروز برخی دیگر از جرایم را به وجود آورد، مثل فرار از منزل (البته در صورتی که عنوان مجرمانه بر آن صدق کند). از این رو، این تحقیق بر آن است که ارتباط تعصب ناموسی را با جرایم در حقوق افغانستان مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد.

۱. مفهوم شناسی

در هر پژوهشی، مفهوم‌شناسی واژگان در استخدام مناسب و متناسب آن‌ها کمک شایانی می‌نماید. لذا، بررسی واژگان ذیل ضروری به نظر می‌رسد:

۱-۱. تعصب

تعصب از ماده «عَصَب» در اصل به معنای رشته‌هایی است که مفاصل استخوان‌ها و عضلات را به هم پیوند می‌دهد (راغب اصفهانی، ۱۳۸۳: ۲، ۶۰۳). سپس به معنای جانب‌داری کردن، حمایت کردن، یاری کردن، سخت گرفتن و سخت‌گیری نیز بکار رفته است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۵، ۶۸۱۰). اما در اصطلاح، به معنای واکنش و رفتاری برخاسته از فهم سطحی و بدون عمق و دقت و همراه با جوش و خروش احساس است و به عبارتی دیگر، تعصب برای هر نوع وابستگی شدید فکری و عملی بکار رفته است که این‌که مرحوم دهخدا در لغت‌نامه خویش ذیل واژه «تعصب کردن» آورده است: «جانب‌داری کردن. طرفداری شدید کردن، حمایت بدون چون و چرا کردن» (همان، ۵، ۶۸۱۰). از این جهت گفته‌اند که واژه تعصب، غالباً بار منفی دارد.

۲-۱. ناموس

ناموس، از جمله واژگانی است که در لغت معانی بسیاری برای آن ذکر شده است همچون احکام الهی، شریعت، وحی، جبرائیل، صاحب راز، آگاه بر باطن امر، خانه راهب، بیشه، خوابگاه شیر، کمین گاه صیاد، مرد سخن‌چین و نام، مکر و حيله نهانی و... (دهخدا، ۱۳۷۷، ۱۲، ۲۲۲۵۵-۲۲۲۵۶). اما امروزه بیشتر به معانی آبرو، عزت، نیکنامی، سرافرازی، عصمت، عفت، پاک‌دامنی و در نهایت به زوجه‌ها و زن‌های متعلق به یک مرد، مثل مادر و خواهر و دختر و جز آن‌ها به کار می‌رود (همان). اما در اصطلاح، واژه ناموس با زن پیوندی ناگسستگی دارد؛ در فرهنگ‌های مردسالار همچون افغانستان که مهم‌ترین مشخصه بینش عامه در افغانستان است و در ادوار تاریخ، عمومیت و مقبولیت اجتماعی یافته است؛ به نوعی که ارزش و امتیاز مردانگی در تمام سطوح و لایه‌های پیدا و پنهان ذهن جمعی نفوذ و بلکه قدسیت پیدا کرده است و منشأ یک سلسله از قدرت‌های نامحدود و اختراعات لایزال به شمار می‌رود (واعظی، ۱۳۹۰، ۳۱۴).

۱-۳. جرم

جرم در لغت، به معنای بریدن، قطع کردن، گناه، جناح، خطا، ذنب، تعدی، اثم، معصیت، ناشایست و عصیان آمده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۵، ۷۶۵۷)؛ راغب اصفهانی آورده است: «اصل الجرم قطع الثمره عن الشجر... و استعیر ذلک لکل اکتساب مکروه؛ جرم در اصل معنای لغوی به معنای جدا کردن میوه نارس از درخت است و این واژه برای اکتساب هر کار ناپسند استعاره گرفته شده است» (راغب اصفهانی، ۱۳۸، ۸۹)؛ البته عده‌ای قائل به آن هستند که «لفظ جرم را عرب از لغت فارسی گرم (=تاوان) گرفته است؛ گرم، گوسفندی بود که به عنوان جریمه یا غنیمت یا مالیات گرفته می‌شد. گرم گرفتن یعنی گناه گرفتن، جزیه گرفتن، غنیمت گرفتن، بهانه گرفتن. در فارس هنوز این لغت به کار می‌رود.» (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸: ۲، ۱۵۳۶). اما در اصطلاح جرم به «هر فعل و ترک مخالف نهی الزامی قانون‌گذار که بر آن کیفر مترتب گردد» (همان). تعریف شده است؛ البته قابل ذکر است که تعاریف مختلفی از جرم شده است؛ علت امر نیز آن است که هر تعریفی بر اساس دیدگاه خاصی، همچون دیدگاه‌های فلسفی، اجتماعی، جرم‌شناسی، اخلاقی و مذهبی ارائه می‌گردد و هر دسته از دانشمندان بر حسب تخصص خود، سعی نموده‌اند که جرم را تعریف نمایند.

۲. جرایم علیه اشخاص

رفتارها و اعمال برآمده از تعصب ناموسی که گاهی منجر به جرایم موسوم به جرایم ناموسی می‌شود، عمدتاً ناظر بر خود اشخاص است و گاهی شامل جرایم علیه اموال و مالکیت دیگران و در مواردی شدیدتر منجر به جرایم علیه امنیت داخله نیز خواهد شد. در عرصه جرایم علیه اشخاص که گونه‌های مختلفی دارد؛ ما این جرایم برآمده از تعصب ناموسی را در سه گفتار قتل، ضرب و جرح و توهین و افترا پی می‌گیریم؛ البته تعصب ناموسی همان‌طور که در گذشته به آن اشاره کرده‌ایم منجر به جرایمی دیگر (مستقیماً و غیرمستقیم) نیز می‌شود، جرایمی همچون فرار از منزل و انواع ازدواج‌های اجباری که مواردی از آن‌ها در قوانین جزایی جرم‌انگاری شده بود و ما به جهت اختصار و اشاره‌ای که به این موارد کرده‌ایم دوباره به توضیح آن‌ها نخواهیم پرداخت.

۱-۲. قتل

ناموس در جوامع سنتی - قبیله‌ای اهمیت به سزایی دارد که در آن با توجه به شخصیت زن و عجبین بودن عزت و افتخار و شرف همه افراد خانواده و قبیله با همدیگر، نهایتاً در مسائل ناموسی منجر به آن می‌شد که خشونت‌های متعددی (علیه ناموس و افراد دخیل در این امر و حتی در مواردی اشخاص غیر دخیل) صورت گیرد. اوج این خشونت‌ها وقوع قتل است که گاهی دامان افرادی را که در امر بی‌ناموسی دخیل بوده، می‌گیرد، مثلاً فردی که با ناموس خانواده و قبیله رابطه نامشروع داشته یا او را فراری داده است به قتل می‌رسد و حتی در مواردی شعله‌های خشم، خانواده آن شخص دخیل در امر بی‌ناموسی را نیز در برمی‌گیرد. سربریدن دختر و پسر بیست‌ساله به دلیل رابطه عاشقانه آن‌ها در منطقه بولان شهر لشکرگاه مرکز هلمند در سال ۱۳۹۲، به ضرب گلوله کشته شدن یک زن و یک پسر ۱۳ ساله در ولسوالی نهرین ولایت بغلان به جرم رابطه نامشروع توسط پدر زن در سال ۹۲، تیرباران دختر و پسری در منطقه احمدزی از مربوطات شهر پلخمری مرکز ولایت بغلان با حکم مراجع غیررسمی در همان سال ۱۳۹۲ و... از جمله این موارد است که هر روزه اخباری از این دست را در رسانه‌ها می‌بینیم. این گونه قتل‌ها که در آن افرادی غیر از ناموس شخص به قتل می‌رسد را معمولاً دیگر کشی گویند و اصطلاحاً از عنوان قتل ناموسی خارج هستند؛ اما عمده‌ترین قربانیان این تعصب‌ها، زنان است که از آن تحت عنوان قتل‌های ناموسی یاد می‌شود.

قتل‌های ناموسی از آنجا که گاهی عنوان دینی- مذهبی نیز به خود می‌گیرد و از نظر فقهای اسلامی در مواردی اسلام اجازه قتل ناموس را در شرایطی خاص به شخص می‌دهد؛ لذا در ادامه ما به اختصار در ذیل دو عنوان راجع به این قتل در فراش و قتل‌های ناموسی توضیح خواهیم داد.

۱-۱-۲. قتل در فراش

غیرت مرد نسبت به همسر خود، پدیده‌ای فطری و طبیعی است و بشر از دیرباز با مسائلی که باعث جریحه‌دار شدن غیرت او شود، روبرو بوده است. بارزترین نمونه این موضوع نیز رؤیت مرد، همسرش را در حال ارتکاب زنا با مردی دیگر است که غالب فقهای اسلامی در کتاب‌های فقهی خود با استناد به روایات در این خصوص به بیان حکم، شرایط اجرای حکم و دلایل و علت وضع آن پرداخته‌اند. از جمله این مستندات، روایاتی است که در این باب وارد شده است و فقها

بر اساس آن‌ها، به بیان حکم پرداخته‌اند.

مهم‌ترین روایاتی که توسط فقهای اسلامی و با عبارات مختلف در این باب نقل شده، روایت سعد بن عباد، یکی از اصحاب پیامبر^(ص) است. در خصوص این روایت نقل کرده‌اند که پس از نزول آیه چهارم سوره مبارکه نور که بیان‌کننده حد قذف است، بحث این آیه در بین اصحاب پیامبر مطرح شد و اصحاب با خطاب قرار دادن سعد بن عباد به وی گفتند: اگر مرد بیگانه‌ای را در بستر همسرت ببینی، چه خواهی کرد؟ سعد در پاسخ گفت: گردن مرد بیگانه را با شمشیر می‌زنم. در این هنگام پیامبر^(ص) وارد شدند و موضوع را از سعد پرسیدند و پس از نقل موضوع توسط سعد، پیامبر^(ص) فرمودند: ای سعد، پس مسأله چهار شاهد که خداوند فرموده است، چه می‌شود؟ سعد عرض کرد: آیا با مشاهده من و علم خداوند بر وقوع این عمل، باز هم چهار شاهد لازم است؟ پیامبر فرمودند: بلی، زیرا خداوند برای هر چیزی حدی قرار داده و برای کسی که از آن حد تجاوز کند، نیز حدی قرار داده است (وهبه زحیلی، ۲۰۰۸، ۱۴۳؛ جزیری، ۱۴۲۹، ۱۱۴۲).

در استدلال به این روایت باید گفت که این روایت در مقام بازداشتن شوهر از قتل بیگانه، به محض مشاهده عمل زناست و حتی زمانی که شوهر شاهد ارتکاب زنا توسط همسر خود با مرد اجنبی است و شهودی که از نظر شرعی برای اثبات موضوع لازم است، وجود ندارد، حق قتل ایشان را نخواهد داشت. نتیجه آنکه در بیان حکم جواز قتل مرد اجنبی وزن، توسط شوهر به هنگام ارتکاب زنا، فقط به مفهوم این روایت استناد شده است که استنباط چنین مفهومی از روایت مزبور دشوار به نظر می‌رسد.

روایت دیگر از سعید بن مسیب بدین مضمون نقل شده است که مردی در شام، بیگانه‌ای را با همسرش در حال زنا دید و اقدام به قتل مرد و همسر خود کرد. سپس معاویه به ابوموسی اشعری نوشت که حکم موضوع را از علی (کرم الله وجهه) بپرسد. حضرت در پاسخ فرمودند: «چنانچه چهار شاهد بر تصدیق ادعای خود اقامه نکند، کشته می‌شود» (جزیری، ۱۴۲۹، ۱۱۴۳).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در این روایت نیز تأکید شده است که فقط هنگامی شوهر مجاز به ارتکاب قتل زن و مرد اجنبی است که بر ادعای خود چهار شاهد اقامه کند و این روایت بر جواز قتل توسط شوهر دلالتی ندارد. بنابراین حکم جواز قتل را نمی‌توان بر مبنای آن صادر کرد.

از مجموع نظریات فقهای اسلامی نیز این‌گونه برداشت می‌شود که نظر اکثر فقهای اسلامی

بر مبنای یک استدلال مبتنی بر قاعده کلی (عدم تأخیر و عدم عفو در حدود) بر مهدور الدم بودن زانی محصن می‌باشد؛ از این رو اگر شخصی، اجنبی را در حال زنا با همسر خود ببیند و او را به قتل برساند و زنا محصنه وی را اثبات کند، قصاص نخواهد شد و برخی دیگر احسان را شرط ندانسته‌اند و در صورت اثبات موضوع، شوهر را از قصاص معاف می‌دانند. عبدالقادر عوده در خصوص مهدور الدم بودن زانی محصن می‌نویسد: «مورد اتفاق بین مالک، ابوحنیفه و احمد است که قاتل زانی محصن، قصاص نمی‌شود و دیه‌ای بر او لازم نیست؛ زیرا قتل زانی محصن به واسطه زنا، جایز شده و چون مجازات زنا از حدود است و تأخیر حدود و همچنین عفو نمودن آن جایز نیست، پس کشتن زانی محصن از باب از بین بردن منکر و اجرای حدود خداوند، واجب دانسته شده است» (عوده، ۱۳۷۳: ۲، ۲۵۳).

شافعی نیز در بیان حکم عدم تلازم بین حلیت دما و حلیت اموال، زانی محصن را مثال می‌زند و می‌گوید: «زانی محصن مباح الدم می‌باشد، در حالی که اموال وی بر دیگران مباح نیست.» (شافعی، ۱۴۰۸: ۴، ۲۳۷). ظاهر این عبارت بر مهدور الدم بودن زانی محصن برای مؤمنان دلالت دارد کما اینکه عبدالقادر عوده نظر راجح در مذهب شافعی را نیز همین می‌داند (عوده، ۱۳۷۳، ۲، ۲۵۳) و ابن قدامه ضمن اشاره به این مطلب آورده است: «بر قاتل زانی محصن قصاص و دیه و كفاره نیست و این ظاهر مذهب شافعی است و بعضی از علمای شافعی گفته‌اند: قاتل زانی محصن، قصاص می‌شود؛ زیرا قتل زانی محصن در اختیار امام است بنابراین هر کس غیر از امام، اقدام به قتل زانی محصن کند؛ مانند موردی که مستحق قصاص را غیر ولی دم بکشد، قابل قصاص است. ولی نظر ما این است که زانی محصن، مباح الدم است و ضمانی در کار نیست و همانند حربی است» (ابن قدامه، ۱۴۰۳: ۹، ۲۷).

عده‌ای دیگر از فقیهان نیز در بیان شرایط قصاص و شروط لزوم عصمت دما، قاتل زانی محصن را به دلیل عدم ارتکاب قتل معصومه مستحق قصاص ندانسته‌اند. (شریانی، بی تا: ۲، ۱۵۶).

موارد فوق راجع به مجازات زانی محصن بود اما در مورد زانی غیر محصن اگر در حالتی غیر از حالت زنا کسی او را بکشد، قاتل عمد محسوب و قصاص می‌شود، زیرا کسی را کشته است که خودش مباح نبوده و این رأی مورد اتفاق بین چهارگانه مذاهب است؛ اما در صورتی که زانی غیر محصن در حالی که مشغول زناست به قتل برسد، به عقیده مالک، ابوحنیفه و احمد،

برای قاتل مجازاتی نیست. عمده دلیل این دسته از فقها قضاوت عمر (رض) است، علاوه بر این که عده‌ای دیگر از فقها، علت مباح بودن قتل در حال اشتغال به زنا را، وجود حالت تحریک آمیزی ذکر کرده‌اند که قاتل را وادار به قتل می‌نماید، این دسته از فقها بین زن اجنبی و غیر اجنبی، تفاوت قائل‌اند؛ اگر زن مورد زنا اجنبی باشد، کشتن زانی مباح نیست، به خلاف آنجایی که زن اجنبی نباشد که کشتن او جایز است، زیرا زنا با زن اجنبی همانند زنا با اهل، همچون همسر، مادر، خواهر شخص را تحریک نمی‌کند. لکن بیشتر فقها، علت اباحه قتل را، وجود حالت تحریک آمیز نمی‌دانند، بلکه آن را به تغییر منکر تعلیل می‌نمایند، زیرا معتقدند که کشتن زناکار غیر محسن در حال اشتغال به زنا تغییر منکر با دست است و این بر کسی که بر آن قادر باشد، واجب است. طرفداران این نظر بین زنا با اجنبی و یا غیر اجنبی تفاوتی قائل نیستند و کشتن زانی غیر محسن را اعم از این که مرد باشد یا زن، در حال اشتغال به زنا مباح می‌دانند و این همان نظر راجح در مذاهب سه‌گانه است. شافعی نیز هر چند کشتن زانی غیر محسن را جایز نمی‌داند؛ اما در صورتی که بازداشتن او از جرم، جز با کشتن ممکن نباشد، قتل زانی را جایز شمرده است (عوده، ۱۳۷۳، ۲، ۲۵۴).

بنابراین نظر مشهور فقهای اسلامی، هر چند اجازه قتل را در این موارد داده است؛ اما شهادت شهود، برای رهایی از مجازات را نیز شرط دانسته است (کما اینکه از روایات مذکور به دست می‌آمد). عبدالقادر عوده در این باره می‌نویسد: «نزد فقها تفاوتی نمی‌کند که کشتن به خاطر زنا به نحو عام، قبل از حکم قضا به ثبوت جرم زنا باشد، یا بعد از آن بلکه مهم این است که جرم زنا با ادله شرعی نسبت به مقتول ثابت شود، پس اگر جرم زنا ثابت شد، بنا بر تفصیل سابق، قاتل در رابطه با قتل مواخذة نمی‌شود و اگر ثابت نشد از نظر جزایی به عنوان قتل عمد مسئول می‌باشد»؛ به عبارت دیگر، آنچه از این مستندات فقهی برمی‌آید تنها استثنایی بر اجرای کیفر حدود است و نه بیشتر؛ توضیح آنکه بنا بر فقه اسلامی، اجرای حدود بر عهده حاکم اسلامی است و در صورت نبود حاکم بر عهده یکی از عباد الصالحین است نه بر عهده همه مردم که اجرا نماید؛ اما گاهی می‌شود که برخی از گناهان شخص را مهدور الدم به طور مطلق می‌نمایند، مثل توهین و ناسزا به نبی مکرم اسلام^(ص) که در این صورت این وظیفه هر مسلمان است که چنین شخصی را به قتل برسانند. اما در هر حال شخص مجری حکم الهی و حکم قانون باید اصل جرم را ثابت کند و ثبوت

جرم زنا نیز با چهار شاهد است (جزیری، ۱۴۲۹، ۱۱۴۱؛ عوده، ۱۳۷۳، ۲، ۲۵۴).

البته در عدد شهود لازم، برای اثبات موضوع نیز اختلاف نظر وجود دارد؛ مثلاً حنابله و مالکیه قائل به آن است که شهادت دو نفر به این که کشتن به سبب زنا بوده و مقتول محصن بوده را برای رهایی از قصاص کافی می‌دانند. البته در این بین عده‌ای از علمای سلف قائل به آن است که شخص هرگز به قتل نمی‌رسد (شاهد داشته باشد یا خیر) بلکه تعزیر می‌شود، زمانی که ظاهر شود علامات صدق گفتار مرد به سبب طیب یا سلوک بد زن یا مشهور بودن مقتول به زنا و یا به غیر این‌ها (این قدامه، ۱۴۰۳: ۷، ۶۴۹؛ عوده، ۱۳۷۳، ۲، ۲۵۴).

مشکلی که در اینجا به نظر می‌رسد آن است که سعد بن عبادہ در روایت مذکور به آن اشاره کرده است (مردی را در بستر به همراه همسرم ببینم، اگر بخواهم چهار نفر بیابم تا شهادت بدهند که آن‌ها رفته‌اند و اگر بدون شهادت بکشم که قصاص می‌شوم و اگر شکایت کنم که حد قذف می‌خورم) این مسأله زمانی مطرح شد که حکم لعان تشریع نشده بود؛ از این رو با تشریع حکم لعان، برای مرد دوره باقی می‌ماند، آن‌ها را بکشد و شاهد اقامه کند و یا آنکه همسر خویش را لعان کند. اما هستند متشرعینی که نفهمیده و یا نسنجیده پا را جلوتر از شارع مقدس اسلام گذاشته‌اند و بدون توجه به شرایط و حدودی که شارع قرار داده است به یک حکم خاصی عمل می‌کنند؛ قبلاً نیز اشاره کردیم که غیرت تا جایی است که شارع اجازه دهد و خارج از آن تعصب است نه غیرت. قتل در فراش مورد بحث و بررسی‌های تفصیلی زیادی قرار گرفته است و عده‌ای از فقهای سلف و برخی از محققین امروزی اشکالاتی نیز به آن وارد نموده‌اند که توضیح و بررسی آن نظرات از حیطه این نوشتار خارج است، اما به طور اختصار مشهورترین اقوال فقها همین بود که ذکر شده است.

این موضوع علاوه بر فقه اسلامی، در سایر قوانین جزایی نیز مورد اشاره قرار گرفته است. چنانچه ماده ۳۲۴ قانون مجازات قدیم فرانسه مقرر می‌داشت: «... معذالک در صورتی که مردی همسر خود را در خانه مشترک زوجیت در حال زنا (به گونه‌ای که در ماده ۳۳۶ پیش‌بینی شده) مشاهده کند و مرتکب قتل همسر خود و مرد اجنبی شود، از معافیت قانونی برخوردار خواهد بود». مطابق ماده ۳۲۶ همان قانون، مجازات چنین قتلی به یک تا پنج سال حبس تقلیل پیدا می‌کند؛ البته در قانون مجازات جدید فرانسه (۱۹۹۴ م) اثری از این تخفیفات دیده نمی‌شود که

به نظر می‌رسد در قانون مجازات جدید، زنا و لو زنا‌ی محصنه اگر توأم با عنف و یا فریب نباشد، اصولاً جرم محسوب نشده و مجازات ندارد؛ بلکه زنا‌ی زن شوهردار یا مرد زن‌دار، می‌تواند نقض جدی تکلیف و تعهد مربوط به ازدواج تلقی شده و موجب درخواست طلاق گردد.

قانون جزای کویت مجازات چنین عملی را حداکثر ۳ سال زندان تعیین کرده است؛ همین مضمون در ماده ۴۰۹ قانون مجازات عراق نیز دیده می‌شود و به طور کلی بر اساس ماده ۱۲۸ قانون مجازات عراق، ارتکاب جرم با انگیزه‌های مقدس و یا در صورت تحریک شدید، از عذرهای تخفیف دهنده مجازات است. طبق ماده ۲۳۷ قانون مجازات مصر نیز مجازات قتل مزبور به مدت متناسبی حبس تقلیل پیدا می‌کند.

قانون مجازات لبنان نیز در ماده ۵۶۲ تحت عنوان قتل به سبب شرف قتل زن و مرد زانی، توسط شوهر را در صورت مشاهده در حال زنا مباح دانسته و برخلاف قانون کویت، مصر، عراق و قانون جزای قدیم فرانسه که آن حالت را عذر تخفیف دهنده مجازات برای قاتل دانسته، در قانون لبنان قتل در این حالت هیچ‌گونه مجازاتی ندارد و اصطلاحاً عنصر قانونی جرم را زایل می‌کند.

تفاوت دیگر قانون لبنان با سایر کشورهای اسلامی، از جمله حقوق کشور ایران این است که مشاهده زنا در مورد سایر بستگان نسبی مانند مادر، خواهر و دختر نیز مجوز قتل است و چنانچه کسی زوجه یا مادر یا خواهر و دختر خود را در حال زنا با اجنبی ببیند و او را به قتل برساند، مجازات نمی‌شود. همچنین مشاهده افراد مذکور در حالت خلوت با اجنبی (غیر از زنا) و اقدام به قتل و یا ضرب و جرح نیز در حقوق لبنان عذر تخفیف دهنده مجازات است. بنابراین ملاحظه شد که از بین قوانین جزایی، قانون لبنان به‌طور گسترده‌ای از مرد در مقابل مسائل ناموسی دفاع کرده است همان‌طوری که اشاره کردیم، چندان تناسبی با احکام شرعی ندارد؛ به عبارت دیگر مجوز قتل و ضرب و یا تخفیف دهنده مجازات قاتل و ضارب در قانون مجازات لبنان بیشتر بر اساس تحریک است نه دلایل شرعی (آقابابی، ۱۳۷۹: ۱۴۰-۱۴۵).

۲-۱-۲. قتل ناموسی

قتل ناموسی، به قتلی اطلاق می‌شود که قربانی آن با انگیزه حفظ ناموس، توسط مردان خویشاوند خود، به دلیل برقراری رابطه با یک مرد، مبادرت به عمل زنا، مورد تجاوز قرار گرفتن، فرار از منزل، باکره نبودن و یا حتی خودداری از ازدواج اجباری، به قتل می‌رسد. قربانیان این گونه قتل‌ها، اغلب

زنان و دختران هستند. برای اینکه فردی قربانی قتل ناموسی شود، فقط اینکه گمان برده شود او آبروی خانواده را بر باد داده، کافی است.

بنا بر آمار ارائه شده از سوی کمیسیون مستقل حقوق بشر که از ۲۴۳ قضیه قتل‌های ناموسی سال‌های ۹۱ و ۹۲ تعداد ۴۳ قضیه را مورد بررسی قرار دادند، حدود ۳۶.۵ درصد این قضایا به خاطر ارتباط با یک مرد بیگانه، خارج از عقد ازدواج اتفاق افتاده است، حدود ۱۳.۵ درصد دیگر این قضایا نیز تحت عنوان «مبادرت به عمل زنا» یاد شده است که همان مسأله ارتباط با مرد بیگانه است، حدود ۴ درصد به خاطر مورد تجاوز قرار گرفتن قربانی، ۱۵.۴ درصد این قتل‌ها به خاطر فرار از منزل، حدود ۴ درصد برای درخواست طلاق یا خودداری از ازدواج اجباری و حدود ۲ درصد به خاطر ابراز علاقه به کسی و تقاضای ازدواج با او اتفاق افتاده است (سرآمد، ۱۳۹۲، ۶۸). آنچه قضیه را دردناک‌تر می‌سازد، نیز همین امر است که این قتل‌ها بیشتر در مواردی رخ می‌دهند که بسیاری از قربانیان به دلیل گناهی ناکرده مجازات می‌شوند و سوء ظن، عامل مهمی در این قتل‌ها را تشکیل می‌دهد که این امر نشان آن دارد که تسلط و کنترل زن بخش مهمی از هویت مردانه را در جامعه سنتی تشکیل می‌دهد که با کوچک‌ترین خطری باید از آن اعاده حیثیت نمود؛ چنانچه فردی خود حاضر به چنین عملی نباشد، فشارهای اجتماعی از سوی مردان و حتی زنان جامعه او را به حق‌خواهی و می‌دارد (غلامی، ۱۳۹۰: ۲۳۰، ۳۴).

مردان با کشتن زنان می‌خواهند ثابت کنند که حیثیت و آبرومندی ما بیشتر از وجود و زندگی یک دختر، باارزش است و باور دارند که با کشتن ایشان می‌توانند دوباره برای خودشان حیثیت خریداری کنند و آبروی بر باد رفته‌شان را دوباره برگردانند و یا حداقل از فشارهای عرف و جامعه، دال بر بی‌ناموسی خود بکاهد. همیشه این افراد تلاش می‌کنند با فجیع‌ترین حالت شخصی را به قتل رسانند و معمولاً اشکالی چون: بریدن گوش، بینی، زبان، کشیدن چشم‌ها، گردن بریدن، قطع کردن دست و پاها و غیره را نیز دربر دارد.

قتل‌های ناموسی اکثراً در جوامع تعصبی مانند بنگلادش، برزیل، بریتانیا، اکوادور، مصر، هند، اسرائیل، ایتالیا، اردن، پاکستان، مراکش، سوند، ترکیه، اوگاندا، ایران و افغانستان، رقم بالایی دارد؛ البته در کشورهای غربی نیز عموماً مهاجران و پناهندگان خارجی هستند که دست به چنین قتل‌هایی می‌زنند (هر چند در کشورهای غربی عنوان قتل‌های ناموسی ندارد). آنچه مسلم است

اینکه چنین جنایاتی در تمام دنیا اتفاق می‌افتد. ولی متأسفانه اطلاع‌رسانی دقیق و درستی درباره آن‌ها وجود ندارد. این در حالی است که بر اساس آمار سازمان ملل متحد، سالیانه حدود ۵۰۰۰ زن و دختر جوان به نام ناموس و حیثیت به قتل می‌رسند. از سوی دیگر همان‌طور که اشاره کردیم، آمارهای واقعی رقمی بالاتر را نشان می‌دهند. زیرا در بسیاری از موارد شکایتی مطرح نمی‌شود یا خانواده‌های قربانیان به دروغ این جنایات را به عنوان خودکشی، تصادف یا ناپدید شدن گزارش می‌کنند؛ چون این نوع جنایات به منظور احیاء شرف و آبروی خانوادگی یا پنهان کردن جرم‌هایی همچون تجاوز و روابط جنسی نامشروع صورت می‌گیرد یا آنکه چنین قتل‌هایی ممکن است با هدف حل کردن مشکلات خانوادگی مانند مشاجره‌های ارثی و قبیله‌ای یا مشکلات مالی انجام شود و به همین دلایل رسیدگی به این قضایا و حمایت از قربانیان و مجازات مرتکبین با مشکلات عدیده‌ای روبرو خواهد بود و همان‌طور که قبلاً در عوامل و زمینه‌های بروز و گسترش تعصب ناموسی توضیح داده‌ایم، عدم رسیدگی و پیگیری مؤثر این قضایا خود از عوامل این چنین جرایم است (سرآمد، ۱۳۹۲: ۶۶-۹۸).

بنا بر یک تحقیق ملی از سوی کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان که راجع به عوامل و زمینه‌های تجاوز جنسی و قتل‌های ناموسی صورت گرفته بود، نشان از آن دارد که با وجود ارقام سیاه چنین جرایمی، مع الوصف ۲۴۳ مورد از قضایای قتل‌های ناموسی در طی دو سال ۹۱ و ۹۲ در افغانستان گزارش شده است. بر اساس این بررسی‌ها جرایم قتل ناموسی در افغانستان چند ویژگی مشابه و مشترک دارند:

این‌گونه جنایت‌ها با خشن‌ترین و خفت‌بارترین شیوه‌های ممکن صورت می‌گیرد و قربانیان آن اغلب دختران و زنان جوان هستند؛
این جنایات با انگیزه پاسداری از ناموس (حیثیت ناموسی) و با توسل به غیرت مردانه (غیرت ناموسی) انجام می‌شود؛

قتل قربانیان یک امر خصوصی- خانوادگی تلقی شده و مرتکبان، این‌گونه جنایات را حق خود می‌دانند و دخالت دولت و نهادهای مدافع حقوق بشر را برنمی‌تابند و آن را تعرض به حریم خصوصی خانواده خود تلقی می‌کنند. به این ترتیب، قتل ناموسی در درون روابط خانوادگی اتفاق افتاده و در پشت دیوارهای نفوذ ناپذیر خانواده مدفون می‌شود؛

برخی از نهادهای مربوطه با تأثیرپذیری از سنت‌های ناپسند، به مرتکبان حق می‌دهند و جنایت پیشگان را به آن صورتی که باید و در قانون مقرر شده است، مجازات نمی‌نمایند (همان). قتل ناموسی از آنجا که به‌طور خودسرانه و با قصد و اراده و گاهی با برنامه‌ریزی قبلی صورت می‌گیرد، مشمول قتل‌های عمد است. ولی با وجود اهمیت و گستردگی آن، قانون مصرحاً به جرم‌انگاری آن نپرداخته است و به‌طور کلی در متون حقوقی و قانونی افغانستان، این اصطلاح تعریف نشده و بدون پیشینه است؛ با این حال، قتل‌های ناموسی مبتنی بر دلایل زیر جرم پنداشته می‌شوند:

قتل ناموسی به‌مثابه نقض حقوق بشر؛ سلب حق حیات به‌صورت غیرقانونی و خودسرانه، از جمله قتل‌های ناموسی، از مصادیق بارز نقض حقوق بشر است: ماده سوم اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۶ کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی: «حق زندگی از حقوق ذاتی شخص انسان است. این حق باید به‌موجب قانون حمایت شود. هیچ فردی را نمی‌توان خودسرانه (بدون مجوز) از زندگی محروم کرد».

ماده ۲۳ قانون اساسی؛ تأکید بر حق حیات و ممنوعیت سلب خودسرانه حق حیات: «زندگی موهبت الهی و حق طبیعی انسان است. هیچ شخص بدون مجوز قانون از این حق محروم نمی‌گردد».

در تمامی اسناد ملی و بین‌المللی پیش‌گفته، بهره‌مندی فرد از انسان‌ها از زندگی و حیات سالم، به‌عنوان یک حق ذاتی و موهبت الهی و سلب‌ناپذیر شخص انسان به‌رسمیت شناخته شده است. هیچ انسانی، تحت هیچ شرایطی نباید از حقوق زندگی محروم شود. تنها استثنایی که در این قواعد لحاظ شده است، تطبیق مجازات اعدام یا سلب حق حیات با مجوز قانونی، آن هم در جنایات فاحش بر اساس قانون لازم‌الاجرای قبل از ارتکاب جنایت است. دیگر هیچ استثنایی قابل طرح نیست. به‌موجب فقره ۵ ماده ششم میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، حکم اعدام در مورد جرایم ارتكابی اشخاص کمتر از هجده سال صادر نمی‌شود و در مورد زنان باردار قابل اجرا نیست.

منظور از مجوز، حکم قطعی و نهایی محکمه با صلاحیت مبنی بر اعدام متهم، پس از منظور رئیس‌جمهور و طی مراحل دادرسی عادلانه با بهره‌مندی متهم از تمامی حقوق ناظر به مراحل

قانونی رسیدگی به اتهام و صدور حکم است. از آنجایی که قتل‌های ناموسی نه توسط نهاد دولت، بلکه افراد و اشخاص غیرمسئول، بدون رعایت موازین و مجوز قانونی به صورت وحشتناک و غیر انسانی صورت می‌گیرد، مصداقی از قتل‌های خودسرانه بدون مجوز است و بر اساس اصول مندرج در اسناد بین‌المللی حقوق بشر و ماده ۲۳ قانون اساسی، ممنوع بوده و نقض واضح و فاحش حقوق بشر است.

قتل ناموسی همان‌طور که اشاره شد، مصداقی از قتل‌های عمد است که در مواد ۳۹۵ الی ۳۹۸ قانون جزا افغانستان که به قتل عمد اختصاص یافته، سلب حق حیات به صورت عمدی را جرم دانسته و حسب احوال برای مرتکب آن مجازات حبس دوام و اعدام را تجویز نموده است. اما نکته قابل توجه این است که علی‌رغم پیش‌بینی مجازات شدید برای مرتکب قتل عمد در مواد پیش‌گفته، قتلی که به اثر دفاع از ناموس صورت می‌گیرد، در ماده ۳۹۸ استثنا شده و برای مرتکب آن مجازات خیلی خفیف در نظر گرفته شده است. این ماده مقرر می‌دارد: «شخصی که به اثر دفاع از ناموس، زوجه یا یکی از محارم خود را در حالت تلبس به زنا یا وجود او را با شخصی غیر در یک بستر مشاهده و فی الحال هر دو یا یکی از آن‌ها را به قتل رسانده یا مجروح سازد از جزای قتل و جرح معاف اما تعزیراً حسب احوال به حبسی که از دو سال بیشتر نباشد، محکوم می‌گردد.» تفسیرهای متعدد و گاه بسیار موسعی از این ماده صورت گرفته است تا جایی که عده‌ای تصور کرده‌اند که این ماده قانونی جواز قتل‌های ناموسی را صادر و مرتکب این گونه قتل‌ها را از پیگرد قانونی و مسئولیت جزایی معاف کرده است و حال آنکه باید توجه داشت که تطبیق ماده ۳۹۸ قانون جزا مشروط به وجود شرایطی است که در خود ماده پیش‌بینی شده و صرفاً در صورت اجتماع این شرایط، فردی که مرتکب این نوع قتل شده است، مشمول تخفیف پیش‌بینی شده در ماده متذکره می‌گردد، از آنجایی احراز این شرایط تقریباً ناممکن و غیر عملی به نظر می‌رسد، تطبیق ماده ۳۹۸ نیز ناممکن می‌نماید. از این رو ما برای درک بهتر آن در ابتدا به پیشینه این بحث در فقه اسلامی پرداخته و سپس به تحلیل و بررسی این ماده قانونی می‌پردازیم.

با توجه به پیشینه فقهی این موضوع و نیز توجه و دقت در قانون جزا، بخصوص ماده قانونی مذکور، می‌توان نکاتی را یادآور شد:

به موجب ماده ۳۹۸ قانون جزا، قتل بر اثر دفاع از ناموس عمل مجرمانه بوده و مرتکب آن

مستوجب مجازات است، هرچند در این حالت، مرتکب عمل از مجازات قتل و جرح، معاف گردیده و تعزیراً مجازات می‌گردد. این تعزیر از باب حکم حکومتی است و الا در مباحث فقهی فقط بحث پیرامون این بود که آیا قاتل مستحق قصاص است یا معاف از مجازات قصاص و دیه است؟

شرط تطبیق ماده ۳۹۸ و برخورداری مرتکب از تخفیف پیش‌بینی شده در آن، مشاهده زوجه و یا یکی از محارم در حال زنا با مرد اجنبی توسط مرد خانواده است. یعنی مرد، زن و یا یکی از محارم خود را در حال زنا مشاهده کرده باشد، اگر افراد دیگری وی را از وقوع زنا، توسط همسر و یا یکی از محارمش مطلع کند و یا واقعه را از طریق فیلم و یا عکس مشاهده نماید و دست به قتل آن‌ها بزند، ماده متذکره بر عمل وی تطبیق نمی‌شود. لذا رؤیت فیزیکی مرد ملاک است.

اثبات وقوع عمل زنا بر عهده قاتل است. لذا برای این که محکمه اقدام قاتل را مصداق ماده ۳۹۸ بداند، او باید بتواند وقوع عمل زنا را اثبات کند، اگر انجام یافتن عمل زنا قطعی نباشد و بر اساس شبهه مرد باشد، ارتکاب عمل قتل، مشمول ماده متذکره نمی‌شود. از نظر اثبات وقوع جرم زنا نیز چون اقرار به دلیل کشته شدن زانی و زانیه منتفی است، وجود چهار شاهد عادل که شاهد ارتکاب عمل زنا بوده‌اند، لازم است. در این صورت موضوع باید نزد محکمه باصلاحیت ثابت شود. شهادت شهود نیز باید روشن و مستند به مشاهده بوده و هم‌زمان و بدون فاصله زمانی داده شود؛ بنابراین صرف ادعای قاتل مبنی بر ارتکاب عمل زنا توسط زن و یا یکی از محارمش، موجب تخفیف مجازات وی نمی‌شود، در صورت عدم ارائه ادله کافی مجازات قتل عمد بر او تطبیق می‌گردد.

شخص عالم به رضایت ناموس خود در امر زنا باشد؛ زیرا یکی از شرایط تحقق زنا و به‌طور کلی تمام جرایم، اختیار است و در صورتی که زن و ناموس آن شخص به اکراه مورد زنا واقع شود، اصطلاحاً تجاوز به عنف صورت گرفته است و در این صورت زن اصلاً مجرم تلقی نمی‌شود؛ حال اگر مرد در این صورت زن را نیز به قتل برساند در واقع قربانی تجاوز جنسی را به قتل رسانده است؛ از این رو نمی‌تواند از تخفیف مندرج در ماده ۳۹۸ استفاده نماید. هرچند احراز این شرط در مقام اثبات دشوار است، اما می‌تواند برای جلوگیری از تخفیف مجازات مرتکبین قتل‌هایی که به صرف ظن و گمان به وقوع می‌پیوندند، مهم باشد.

شخص، اجنبی را با زن و یا یکی از محارم خود در یک بستر مشاهده نماید. در این شرط نیز باید دلایل اثباتیه اساسی مندرج در ماده ۳۱ قانون اجراآت جزایی موقت محرز شود. این ماده زمانی تطبیق می‌گردد که قتل فی الحال و بلافاصله صورت گرفته باشد. اگر مردی زن یا یکی از محارم خود را در حالت تلبس به زنا و وجود وی را در یک بستر با شخص غیر ببیند و اقدام نکند، بعد از اتمام عمل و خارج از وقت و محلی که عمل مذکور در حال انجام است، مرتکب قتل شود، چنین قتل جنبه انتقام‌گیری دارد و ماده ۳۹۸ بر آن تطبیق نمی‌گردد. قتل ناموس، یک تکلیف نیست که حتماً باید انجام شود، بلکه شخص می‌تواند برای مجازات تخطی کنندگان و متهمان به مراجع عدلی و قضایی مراجعه نماید تا مرتکبین عمل زنا به صورت قانونی مجازات شوند.

با توجه به این نکات می‌توان گفت که تحقق شرایط تطبیق ماده ۳۹۸ دشوارتر از آن است که برخی‌ها تصور می‌کنند و هیچ یک از قتل‌های ناموسی رایج در جامعه افغانستان، مصداق این ماده قانون جزا نیست، بلکه قربانیان بر اساس پندار و گمان منفی و غیر مستند توسط خویشاوندان خود به قتل می‌رسند. کما اینکه در گذشته اشاره کردیم که بر اساس آمار ارائه شده از سوی کمیسیون مستقل حقوق بشر، راجع به عوامل و زمینه‌های تجاوز جنسی و قتل‌های ناموسی، از مجموع قتل‌های ناموسی، حدود ۳۶.۵ درصد این قضایا به صرف ارتباط با مرد بیگانه، خارج از عقد ازدواج، اتفاق افتاده است. دلیل حدود ۱۳.۵ درصد دیگر از این قضایا نیز تحت عنوان «مبادرت به عمل زنا» یاد شده است. این در حالی است که حدود ۴ درصد از زنان به صرف آنکه مورد تجاوز قرار گرفته است به قتل رسیده‌اند و ۱۵.۴ درصد از زنان قربانی، قتل‌های ناموسی فقط به جهت فرار از منزل و ۳.۸ درصد قربانیان، قتل‌های ناموسی به خاطر تن ندادن به ازدواج اجباری و حدود ۲ درصد به صرف ابراز علاقه به کسی دیگر به قتل رسیده‌اند.

البته باید یادآوری نمود که در ماده ۳۹۸ قانون جزا با چنین عباراتی، اشکالات حقوقی قابل توجهی نیز وجود دارد که زمینه‌ساز تداوم و تبارز قتل‌های ناموسی می‌گردد که ما به برخی از این اشکالات به اختصار اشاره می‌کنیم:

۱. تعارض با اصول قانون اساسی و اسناد بین‌المللی حقوق بشر

ماده ۱۱ قانون اساسی افغانستان مقرر داشته است که «هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان

ممنوع است. اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و وجایب مساوی می‌باشند».

ماده اول کنوانسیون رفع کلیه تبعیضات علیه زنان نیز مقرر می‌دارد که «واژه تبعیضات علیه زنان در این کنوانسیون به معنی قائل شدن هرگونه وجه تمایز، قابل شدن استثنا یا محدودیتی بر اساس جنسیت است که به رسمیت شناختن آزادی‌های اساسی زنان، حق بهره‌وری و رعایت حقوق بشر در مورد آن‌ها در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، مدنی و یا سایر موارد، بدون توجه به وضعیت تأهل آن‌ها و مساوات حقوق زن و مرد خلل و آسیب وارد آورد».

ماده دوم این کنوانسیون نیز دول عضو را مکلف نموده است که «تبعیضات علیه زنان را به هر شکلی محکوم کرده و بدون درنگ سیاست رفع تبعیضات علیه زنان را در پیش گیرند و تعهد نمایند که اصل مساوات زن و مرد را در قانون اساسی خود بگنجانند، از حقوق زنان حمایت قانونی نموده و کلیه قوانین و مقرراتی را که موجب بکار بردن تبعیض علیه زنان می‌گردد، فسخ نمایند».

بنابراین ماده ۳۹۸ به دو لحاظ با ماده اول کنوانسیون رفع کلیه تبعیضات علیه زنان و اصل ۱۱ قانون اساسی در تعارض است و سازگاری ندارد: اول از حیث تخفیف مجازات و معافیت از جزای قتل و جرح؛ چنانکه اشاره شد، قتل ناموسی مصداقی از قتل عمد است و مجازات قتل عمد نیز حبس دوام و اعدام است. اما در نوع خاصی از قتل‌های ناموسی که در ماده ۳۹۸ پیش‌بینی شده، قانون جزا استثنا قائل شده و مرتکب این نوع از قتل‌ها را مشمول تخفیف در مجازات نموده است. دوم، این تخفیف مبنای جنسیتی داشته صرفاً شامل حال مردان می‌شود. اگر زنی شوهر خود را در حالت تلبس به زنا و یا با زن غیر در یک بستر ببیند و مرتکب قتل آن‌ها شود، از تخفیف مندرج در ماده ۳۹۸ برخوردار نمی‌گردد.

بنا به تصریح ماده سوم اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ششم کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی، سلب حق حیات به‌صورت خودسرانه را جداً ممنوع قرار داده و صرفاً یک استثنا در آن قائل شده است که عبارت از «مجوز قانونی» است. اما ماده ۳۹۸ زمینه‌های اجتماعی و گریزگاه‌های قانونی برای ترویج قتل‌های خودسرانه را مساعد ساخته و مردان قبیله را از ارتکاب این‌گونه قتل‌ها باز نمی‌دارد. علاوه بر این که شمار قربانیان این نوع قتل‌ها محدودیت ندارد. به‌موجب ماده ۳۹۸ یک مرد نه تنها در محدوده همسر خود بلکه اگر در مورد تمام محارم خود دست به قتل بزند، از

این تخفیف بهره‌مند خواهد شد. تعداد محارم، خصوصاً در خانواده‌های گسترده پرشمار است و این ماده زمینه‌های قتل تعداد زیادی از افراد خانواده را مساعد می‌سازد.

البته این نکته را باید اضافه کنیم که ما قائل به کامل بودن و همچون وحی منزل بودن اعلامیه حقوق بشر و سایر مصادیق آن‌که به نوعی از مبانی غربی آن‌ها نشأت گرفته است و در پی حمله ناتو به افغانستان این قوانین را برای جامعه ما به ارمغان آورده‌اند، نیستیم بلکه با آن مشکلات مبنایی داریم؛ مع‌الوصف این ماده قانونی با چنین قوانینی که قانون اساسی افغانستان، دولت و ملت را مکلف به رعایت آن کرده است، مغایرت دارد.

۲. مغایرت با اصل «تناسب بین جرم و مجازات»

پس از طرح اصل قانونیت جرایم و مجازات در حقوق معاصر، اصل تناسب بین جرم و مجازات نیز مطرح گردید. این اصل حکم می‌نماید که بین شدت جرم و مشقتی که تحت عنوان جزا بر مرتکب تطبیق می‌شود، باید تناسبی وجود داشته باشد. ایجاد این تناسب در وهله اول و در مرحله تقنین از وظایف قانون‌گذار در تعیین جزای مناسب برای هر جرم است و در وهله دوم یا مرحله قضاوت، از وظایف قاضی است تا با توجه به مجموعه اختیاراتی که در اجرای احوال مخففه و مشدده و تعلیق تنفیذ جزا به او داده شده است، عدالت را به مناسب‌ترین شکل آن تأمین نماید. اما در این ماده، اصل متذکره رعایت نشده و فردی که مرتکب قتل عمد می‌شود، به کم‌تر از دو سال زندان محکوم می‌گردد. در اینجا هیچ تناسبی بین جرم ارتکاب یافته و مجازات پیش‌بینی شده در قانون، در نظر گرفته نشده است. این در حالی است که اکثر جرایم ناموسی در افغانستان با شدیدترین وجه بروز می‌یابد.

بنابر همین اشکالات حقوق بشری از جمله تبعیض جنسیتی و...، برخی از کشورهای اسلامی که در قوانین خود راجع به قتل‌های ناموسی تخفیفاتی را در نظر گرفته بودند، دست به تغییراتی زده‌اند که از باب مثال می‌توان به کشورهای تونس، مراکش و الجزایر اشاره کرد.

قانون جزایی کشور تونس در سال ۱۹۹۱ ماده ۲۰۷ آن قانون را که به موجب آن شوهری که زن خود را در یک بستر با مردی دیگر مشاهده می‌کرد و آن‌ها را می‌کشت، مجازات ۵ سال حبس را تحمل می‌کرد و در آن قانون برای زن در شرایط مشابه تخفیف قائل نشده بود را لغو کرد؛ اما در سال ۱۹۹۳ قانون جزای تونس رویکردی دیگری در پیش گرفت. خشونت خانگی از جمله رفتارهای

مجرمانه خاص شناخته شد، تخفیف انحصاری در مجازات شوهر در قتل های موسوم به قتل های ناموسی را به کلی بی اعتبار اعلام کردند. تا آنجا پیش رفته اند که به تأثیر عوامل تحریک کننده احساسات عاشقانه بر زن و مرد یکسان نگریسته اند.

کشور مراکش نیز قانون مصوب سال ۱۹۶۳ را در موضوع قتل های ناموسی در سال ۲۰۰۳ اصلاح کرده است. بنا بر ماده ۴۱۸ قانون جزای جدید مراکش: «جهت مخففه مجازات ها باید در حق مرد یا زنی که همسر خود را به صورت ناگهانی با زن یا مرد دیگری در یک بستر و در موقعیت زنا دیده و آن ها را مجروح و مضروب کرده است، مراعات بشود» ماده ۴۲۲ این قانون نیز بیان می دارد: «جهت مخففه شامل حال جانبانی که مرتکب قتل عمد می شوند نمی شود» و در نهایت ماده ۴۲۳ این قانون مقرر می دارد: «در صورتی که مرتکب ضرب و جرح و قتل بتواند اثبات کند که در عمل ارتكابی عذرش موجه بوده و احساساتش به صورت غیر منتظره تحریک شده، مجازات های قانونی به شکل زیر در باره اش تخفیف پیدا می کند:

برای جرم منجر به قتل، مجازات قاتل تا ۵ سال زندان تقلیل می یابد.

برای جرایم ضرب و جرح که به قتل منجر نشده است، تقلیل مجازات پذیرفته می شود
برای موارد جنحه که تخطی از قانون محرز است ولی جرم ارتكابی شدت دو مورد بالا را ندارد یک تا سه ماه زندان تعیین می شود.»

کشور الجزایر نیز در سال ۱۹۹۱ ماده ۲۷۹ قانون جزای خود را به تصویب رساندند که به موجب آن قاتل و مرتکب ضرب و جرح در صورتی عذرش موجه است و می تواند از تخفیف در مجازات های قانونی بهره مند شود که زن یا شوهر خود را به صورت غیر منتظره و ناگهانی در حال عمل زنا با مرد یا زن دیگری دیده باشد.

۲-۲. ضرب و جرح

قتل های ناموسی هر چند خشونت بارترین پیامدهای تعصب ناموسی به شمار می رود؛ اما گسترده ترین و رایج ترین نوع خشونت علیه زنان در جامعه سنتی افغانستان، خشونت فیزیکی و جسمی به خصوص لت و کوب زنان به شمار می رود. البته همان طور که در گذشته نیز به آن اشاره کردیم، تعصب ناموسی گاهی دامن اشخاص دخیل در امر بی ناموسی و نیز اشخاصی را که به او منتسب است را در بر می گیرد و منجر به قتل، ضرب و جرح آن ها خواهد شد که ما به جهت

اختصار در این قسمت به آن اشاره نخواهیم کرد؛ هر چند که جرایمی همچون قتل و ضرب و جرح اشخاص دخیل در امر بی‌ناموسی را که گاهی منجر به جنگ‌ها و خونریزی‌های گروهی می‌شود را به‌طور اجمال در جرایم علیه آسایش و امنیت توضیح خواهیم داد.

بنا بر آماری که کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان در نیمه نخست سال ۱۳۹۲، ارائه داده است؛ حدود ۱۲۴۹ مورد از انواع خشونت فیزیکی علیه زنان در دفاتر کمیسیون مستقل حقوق بشر به ثبت رسیده است که ۳۰.۱ فیصد کل موارد خشونت علیه زنان (از بین حدود ۴۱۵۴ مورد خشونت علیه زنان در ضمن مراجعه ۱۱۷۹ شاکی) را تشکیل می‌دهد. از مجموع ۱۲۴۹ مورد خشونت جسمی، ۱۰۵۰ مورد آن شامل لت و کوب با لگد، سیلی، سنگ و کلوخ بوده، ۱۷ مورد نیز شامل سوزاندن با آب جوش بوده، ۱۱ مورد دیگر نیز از نوع کندن موها و ۳ مورد نیز مسمومیت بوده است. همچنین ۴۸ مورد دیگر آن خشونت جسمی با استفاده از کارت، چاقو و سلاح بوده است. در ۲ مورد نیز قطع اعضای بدن صورت گرفته است. این در حالی است که در شش ماه نخست سال ۱۳۹۱ ارقام مربوط به خشونت جسمی به ۸۸۹ مورد می‌رسید که ۲۶.۷ درصد کلی موارد خشونت جسمی در نیمه نخست سال گذشته را شامل می‌شد. مقایسه این دو رقم، نشان از رشد ۴۰ درصدی خشونت فیزیکی و جسمی علیه زنان می‌باشد (محمدحسین سرآمد، ۱۳۹۲: ۵-۲).

در پایان سال ۹۲ نیز ۶۶۱۱ مورد خشونت علیه زنان در ضمن مراجعه ۲۱۵۹ شاکی در دفاتر کمیسیون به ثبت رسیده است که از بین آن‌ها حدود ۲۰۳۹ مورد از انواع خشونت فیزیکی علیه زنان است که ۳۰.۸ درصد کل موارد خشونت علیه زنان را در سال ۹۲ تشکیل می‌دهد. در حالی که در سال ۹۱ ارقام مربوط به خشونت جسمی به ۱۶۷۲ مورد رسیده بود که ۲۹.۳ درصد کل موارد خشونت جسمی در سال گذشته را شامل می‌شد. مقایسه تعداد موارد خشونت‌های جسمی و فیزیکی در این دو سال نشان می‌دهد که خشونت فیزیکی و جسمی علیه زنان در سال ۹۲ نسبت به سال ۹۱ نزدیک به ۲۲ درصد افزایش داشته است (کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، ۱۳۹۲: ۳-۱).

اهمیت این ارقام زمانی بیشتر بروز می‌یابد که تعداد زیادی از موارد لت و کوب‌ها به دلایل مختلف که در فصل‌های قبل به آن اشاره کردیم از جمله وضعیت بد امنیتی و تداوم جنگ در

بسیاری از ولایت‌های کشور، عدم داشتن کنترل دولت در برخی از ولسوالی‌ها و حاکمیت سنت خفقان و سکوت در زندگی خانوادگی که مبتنی بر آن زنان نمی‌توانند در برابر خشونت‌های که علیه آنان از طرف شوهر یا یکی دیگر از اعضای خانواده آنان تحمیل می‌گردد، اعتراض کنند و هیچ وقت افشا نشده و توسط نهادهای مدافع حقوق بشری زنان، نیز ثبت نمی‌گردد.

لت و کوب و مجروح نمودن زن، بنا بر ماده پنجم قانون منع خشونت علیه زن، از مصادیق بارز خشونت بوده که بنا به ماده چهارم همان قانون، هرگونه خشونتی علیه زن، جرم شناخته شده است؛ بنا بر ماده بیست و دوم همان قانون، «شخصی که زن را مورد ضرب و جرح قرار دهد، حسب احوال و با نظر داشت شدت و خفت جرم مطابق احکام مندرج مواد (۴۰۷ الی ۴۱۰) قانون جزا مجازات می‌گردد».

ماده ۴۰۷ قانون جزای افغانستان نیز بیان می‌دارد: «۱. شخصی که عمداً شخص دیگری را طوری مجروح یا مضروب نماید که موجب قطع یا نقصان یا شکستن یا از کار افتادن عضوی از اعضای بدن یا منجر به معلولیت دائمی یا فقدان یکی از حواس او گردد، علاوه بر جبران خسارت به حبس متوسط که از سه سال کمتر نباشد محکوم می‌گردد. ۲. اگر این اعمال منجر به زوال عقل مجنی علیه گردد و یا توأم با اصرار قبلی و ترصد باشد، مرتکب حسب احوال به حبس طویل که از ده سال بیشتر نباشد محکوم می‌گردد».

ماده ۴۰۸ نیز مقرر می‌دارد: «۱. هرگاه جرح یا ضرب موجب، عطلت عضو یا عجز از کار برای مدت بیش از بیست روز گردد، مرتکب علاوه بر جبران خسارت به حبس قصیری که از سه ماه کمتر نباشد یا جزای نقدی که از سه هزار افغانی کمتر و از دوازده هزار افغانی بیشتر نباشد، محکوم می‌گردد. ۲. اگر عمل مذکور با اصرار قبلی و ترصد توأم باشد مرتکب به حداکثر جزای پیش‌بینی شده محکوم می‌گردد.» و در نهایت ماده ۴۱۰ قانون جزا مقرر می‌دارد که: «هرگاه ضرب یا جرح مندرج مواد فوق از طرف بیش از یک نفر یا به استعمال سلاح یا دیگر آلات ضرب و جرح صورت گیرد مرتکب به حداکثر جزای پیش‌بینی شده محکوم می‌گردد».

بنا بر ماده ۲۳ قانون منع خشونت نیز: «شخصی که زن را مورد لت و کوب قرار دهد ولی منجر به جراحت یا معلولیت وی نگردد، حسب احوال به حبس قصیر که از سه ماه بیشتر نباشد محکوم می‌گردد».

عوامل و زمینه‌هایی همچون نظام مردسالاری، سنت‌گرایی و... که در بروز و گسترش تعصب ناموسی دخیل هستند؛ قطعاً حق اعتراض و زیر پا گذاشتن ارزش‌ها و عرف را از اشخاص آن جامعه بخصوص زنان، منع می‌کند و در صورت بروز هرگونه عدم سازش با این ارزش‌ها و عرف از سوی زن که آن‌ها گمان کنند، با اعتراض‌هایی همچون تحقیر و توهین و لت و کوب همراه خواهد شد. اوج این بی‌رحمی‌ها را در قتل‌های ناموسی بر اثر عدم پذیرش ازدواج اجباری، اظهار علاقه به یک شخص، فرار از منزل و... را دیده‌ایم. مادامی که مهم‌ترین معیار در نگرش اجتماعی و روش تربیتی جامعه سنتی - قبیله‌ای افغانستان، اعتقاد به ناتوانی، نقصان عقل، حیله‌گری، بی‌وفایی و درجه دوم بودن زن باشد؛ قطعاً لت و کوب زنان امری معمول و پیش‌دستی خواهد بود.

لت و کوب زنان بنا بر همان زمینه و عامل بد فهمی و کج فهمی از دین که در ضمن عوامل و زمینه‌های فرهنگی - اجتماعی از آن بحث کردیم، در جامعه سنتی، قبیله‌ای افغانستان، رنگ و بوی دینی نیز به خود گرفته است و حال آنکه ساحت دین مبین اسلام از چنین بی‌عدالتی‌هایی که آن‌ها تفسیر کرده‌اند، مبرا است. عمده دلیل این متشرعان سطحی‌نگر همان آیه ۳۴ سوره مبارکه نساء است که در آن خداوند می‌فرماید: «الَّذِينَ تَخَافُونَ نُشُوزَهُمْ فَعُظُّوهُمْ وَاهْجُرُوهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ وَاصْرِبُوهُمْ» «انسان گمان کرده‌اند که آیه کریمه به مردان اجازه داده به محض آنکه تحریک شدند و زن به هر علتی از همکاری جنسی و غیر آن امتناع کرد، دست به خشونت بزنند، حال آنکه این آیات به نکات بسیار دقیقی اشاره دارند.

در وهله نخست، پند و اندرز «فعظوهن» سخن لَین و نرم و از روی مهربانی و خیرخواهی یا بر اساس منطق و انصاف در بسیاری مواقع کارگشا و مؤثر است؛ اما اگر این راه مفید نبود، نوبت به «واهجروهن فی المضاجع» می‌رسد با توجه به روحیه حساس و عاطفی زن، توصیه می‌کند که موقتاً قهر و دوری کنید و از بستر کناره‌گیری نمایید؛ البته در اینجا می‌فرماید که بسترها را جدا کنید نه اینکه از خانه قهر کنید و یا اینکه زنان را از خانه بیرون کنید. در مرتبه سوم اگر مشکل حل نشد و لجباحت و سرکشی ادامه پیدا کرد، نوبت به تأدیب با ضرب می‌رسد «واصربوهن» این زدن نشانه هشدار می‌باشد. البته باید توجه داشت هیچ فقیهی اعمال خشونت و صدمه و خسارت به زن ناشزه را جایز ندانسته بلکه اشاره کرده‌اند که منظور از «واصربوهن» جواز کتک زدن و شکنجه و خشونت علیه زن نیست، بلکه صرفاً هشدار و اعتراضی به زن وظیفه‌شناس و در جهت مصلحت

طرفین است، نه اشباع حس انتقام جویی که فقها آن را حرام دانسته‌اند؛ لذا فقها ضرب را مشروط به شرایط متعددی کرده‌اند که عملاً راه زدن را برای مرد بسته است. از جمله این شروط:

ضرب، به خاطر ارتکاب گناهانی باشد که دارای حد نیست؛ مانند برخورد با غیر محارم، خروج از منزل و...؛

بنا بر نظر ابوحنیفه و مالک، ضرب برای اولین گناه اعمال نمی‌شود، بلکه در صورت تکرار و اصرار زوجه بر معصیت صورت می‌گیرد؛ بنابراین اگر کسی در مرتبه اول و دوم ارتکاب گناه، همسر خود را تنبیه کند، مجازات می‌شود. همچنین اگر همسر خود را که برای سومین بار مرتکب معصیت شده است، بدون اینکه قبلاً موعظه و هجر را در مورد او اعمال کرده باشد، مورد ضرب قرار دهد، مجازات خواهد شد و ضارب برای اینکه از مجازات عفو شود، باید اثبات نماید که زوجه او قبل از اینکه مورد ضرب قرار گیرد، دو مرتبه مرتکب گناه شده و او را در مرتبه اول موعظه کرده و در مرتبه دوم از او دوری گزیده است؛

ضرب، باید به صورت غیر مبرح (غیر شدید) باشد، منجر به هیچ گونه جراحت و صدمه یا خون ریزی و حتی منجر به کبودی پوست نشود؛

ضرب، باید به قصد تأدیب باشد و در آن زیاده روی نشود و نیز از مواردی باشد که شبیه آن تأدیب محسوب می‌شود؛

ضرب، باید متوجه صورت و مواضع خطرناک بدن، زن نشود؛

تخطی از هریک از شرایط فوق باعث ضمان مرد خواهد بود، بنابراین اگر زن از این ضرب و جرح بمیرد یا مجروح شود و... مرد ضامن خواهد بود؛ اما در صورتی که مرد از شرایط موجود تخطی نکرده باشد و آسیبی به زن رسیده باشد، در این صورت اختلاف است، ابوحنیفه و شافعی معتقدند که شوهر در این صورت نیز ضامن است ولی احمد و مالک به عدم ضمان بودن مرد قائل هستند (قرضاوی، ۱۳۸۹: ۳، ۵۰).

بنابراین توضیحات اگر منصفانه نگاه کنیم این حکم اسلامی بیش از آنکه ترویج ضرب و خشونت باشد، در حقیقت عامل کنترلی است برای رفتار تند مردان، چرا که مرد به دلیل قدرت بدنی بیش‌تر و تسلط بر زن، خصوصاً اگر به خواست خود نرسد، قهراً در برخی موارد متوسل به این گونه اعمال می‌شود. علاوه بر این باید توجه داشت که این مرحله در وضعیتی صورت می‌گیرد

که بجز طلاق دیگر راهی برای احقاق حق مرد باقی نمانده است و مسلماً «ضرب» بهتر از طلاق است و به جهت اهمیت بسیار خانواده در نزد شارع این حکم جعل شده است. تنبیه بدنی در حالت ضروری با توجه به شرایط آن در صورتی رخصت داده شده است که پیامبر^(ص) می‌فرماید: «وَلَنْ يَضْرِبَ خِيَارُكُمْ» یعنی نیکان و بزرگان شما هیچ گاه اقدام به تنبیه بدنی نمی‌کنند. بنابراین مردان نیک و وارسته زنانشان را نمی‌زنند، بلکه با آنان با لطف و محبت و نرمی رفتار می‌کنند و بهترین نمونه برای این مطلب پیامبر گرامی است که می‌فرماید: «خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ وَأَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي» (شیخ صدوق، ۱۴۱۳: ۳، ۵۵۵) یعنی بهترین شما کسی است که برای اهل خود بهتر است و من از همه شما برای اهل بیتم، بهترم. در سیره پاک و صحیح رسول خدا^(ص) وارد شده که آن حضرت نه تنها هرگز همسرش را نزده است، بلکه هیچ گاه دست روی خادم خود یا حیوانی بلند نکرده است. علاوه بر این اگر مردی زنش را مورد ضرب قرار می‌داد، متعجب و نگران می‌شد که چگونه این مردان صبح زنان خود را می‌زنند و سر شب با آنان هم‌بستر می‌شوند؟! (یوسف قرضاوی، ۱۳۸۹: ۳، ۵۰).

۳-۲. توهین، افتراء و...

بنا بر ماده ۵ قانون منع خشونت علیه زن، دشنام، تحقیر، آزار و اذیت، بد دادن، نکاح اجباری، ممانعت از حق ازدواج و یا حق انتخاب زوج، نکاح قبل از اكمال سن قانونی و... از جمله مضادیق خشونت علیه زن به شمار می‌رود که بنابر ماده ۴ همان قانون جرم‌انگاری نیز شده است. بنا بر ماده ۲۵ همان قانون منع خشونت: «شخصی که زن را به نام بد دادن به نکاح بدهد یا بگیرد، مرتکب حسب احوال به حبس طویل که از ده سال بیشتر نباشد، محکوم می‌گردد»؛ این در حالی است که بنا بر ماده ۵۱۷ قانون جزاء «۱. شخصی که زن بیوه یا دختری را که سن ۱۸ سالگی را تکمیل نموده باشد به خلاف رضا و رغبت وی به شوهر دهد حسب احوال به حبس قصیر محکوم می‌گردد؛ ۲. اگر جرم مندرج فقره فوق به شکل بد دادن باشد مرتکب به حبس متوسط که از دو سال بیشتر نباشد محکوم می‌گردد.»

راجع به انواع ازدواج‌های اجباری و رابطه آن‌ها در بروز و گسترش تعصب ناموسی و تأثیر متقابل تعصب ناموسی بر ازدواج اجباری در گذشته توضیح داده‌ایم، از این رو دوباره به آن نمی‌پردازیم؛ از این رو در ادامه بحث را بیشتر متمرکز بر موارد توهین، افتراء، دشنام و آزار و اذیت قرار می‌دهیم.

اسلام اهانت و بدرفتاری را نه تنها راجع به همسر بلکه به حیوانات نیز روا نمی‌دارد. پیامبر گرامی^(ص) از اینکه زنی شترش را نفرین کرد، به شدت ناراحت شد. دستور داد که شتر را رها کند و دیگر کسی از آن استفاده ننماید. حال هنگامی که آن حضرت به دلیل سب و نفرین شتر، صاحبش را از بهره برداری شتر منع کرد، بنابراین حکم کسی که انسانی را سب و نفرین کند چگونه است؟ انسانی که بنا بر آیات قرآن، آیه‌ای از آیات الهی به شمار می‌رود «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (روم: ۲۱) و از نشانه‌های او اینکه از نوع خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدان‌ها آرام گیرید و مبادتنان دوستی و رحمت نهاد. آری در این نعمت برای مردمی که می‌اندیشند قطعاً نشانه‌هایی است. همان گونه که قرآن نوع رابطه میان دو همسر را با این بیان ابراز داشته است: «هُنَّ لِيَاسٍ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِيَاسٍ لَهُنَّ» (بقره: ۱۸۷) یعنی آنان برای شما لباس هستند و شما برای آن‌ها لباس هستید. از این روست که خداوند در آیات دیگر می‌فرماید: «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَازًا لِتَعْتَدُوا» (بقره: ۲۳۱) یعنی پس به‌خوبی نگاهشان دارید یا به‌خوبی آزادشان کنید ولی آنان را برای آزار و زیان رساندن به ایشان نگاه مدارید تا به حقوقشان تعدی کنید و یا می‌فرماید: «وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ» (طلاق: ۶) و به زنان آسیب و زیان نرسانید تا عرصه را بر آنان تنگ کنید.

علاوه بر این سفارش‌های اکید شارع مقدس، در مواقعی نیز از حیثیت زن دفاع می‌کند که نمونه بارز آن مواردی همچون قذف و لعان است. بنا بر تعالیم اسلام، نه تنها نسبت دادن زنا به مرد شامل اجرای حد قذف می‌باشد؛ بلکه اگر شخصی زنی را نیز متصف به این عمل کند، حد قذف (۸۰ ضربه تازیانه) بر او جاری خواهد شد، حتی شوهر این زن نیز نمی‌تواند بدون دلیل زن را به عمل شنیع زنا متهم کند و اگر شوهر زن، اصرار بر این امر داشته باشد باید مراسم لعان را با شرایطی که در فقه اسلامی بیان شده، اجرا نماید که در این صورت علقه زوجیت خویش با آن زن را از بین برده و ازواج با او دیگر جایز نیست و اصطلاحاً برای او حرام مؤبد می‌شود (هرچند در این مورد احناف قائل به آن است که اگر مرد خود را تکذیب کند و حد بر او جاری گردد در این صورت می‌تواند با آن زن دوباره ازدواج نماید) و اگر مرد از اجرای مراسم لعان سرباز بزند، حد قذف بر شوهر جاری خواهد شد. دفاع از حیثیت زن حتی با اجرای لعان نیز ادامه دارد و کسی که بخواهد چنین زنی

را بدون ارائه شهود، متهم به زنا کند باز هم حد قذف بر او جاری خواهد شد. علاوه بر این موارد جمهور فقها در صورتی که مقذوف میت باشد (زن یا مرد)، اقامه دعوی بر قاذف را بنا بر شکایت وارثان یا بستگان نسبی و سببی او، جایز می‌دانند (اونا، ۲۰۰۹ م: ۹۸).

بنا بر تعالیم اسلام اگر شخصی به دیگری ولد الزنا بگوید یا الفاظی که دلالت صریح در این امر داشته باشد، نسبت به مادر این شخص مرتکب جرم قذف شده و باید حد قذف بر او جاری شود. علاوه بر این هرگونه توهین و دشنامی همچون، فاسق، شراب خوار، کافر و... از نظر شرع مقدس اسلام مرتکب آن مستحق تعزیر خواهد بود.

ماده ۴۳۶ قانون جزاء افغانستان در این زمینه مقرر می‌دارد: «۱. قذف عبارت است از نسبت دادن واقعه معینه به غیر توسط یکی از وسایل علنی به نحوی که اگر صدق می‌داشت شخصی که تهمت به او نسبت داده شده به جزا محکوم می‌گردید یا به نزد مردم تحقیر می‌شد. ۲. اگر در جرم قذف شرایط اقامه حد جمع نگردد و یا به علت شبهه و یا به نحوی از انحا حد محکوم به قذف ساقط گردد، مرتکب به حبس متوسط که از دو سال بیشتر نباشد و به جزای نقدی که از ده هزار افغانی کمتر و از بیست هزار افغانی متجاوز نباشد و یا بیکی از این دو جزا محکوم می‌گردد».

ماده ۴۳۷ همان قانون نیز بیان می‌دارد: «اگر قذف به اتهام غیر از زنا یا نفی نسب باشد طوری که قاذف به مقذوف نسبت اموری را کند که اگر حقیقت می‌داشت یا به حکم قانونی مستوجب جزا می‌گردید یا نزد مردم حقیر می‌شد، مرتکب به جزای پیش بینی شده ماده ۳۸۴ (شهادت دروغ)، این قانون محکوم می‌گردد».

دشنام نیز بنا بر ماده ۴۴۱ قانون جزا: «... عبارت است از نسبت دادن چیزی به غیر که به اثر آن اعتبار یا حیثیت شخصی جریحه‌دار گردد، گرچه متضمن استناد به یک واقعه معینه نباشد».

مطابق با ماده ۴۴۲: «اگر دشنام مشتمل به استناد واقعه معینه نباشد بلکه به نحوی از انحا اعتبار یا حیثیت شخص را جریحه‌دار نماید، در صورتی که دشنام به یکی از وسایل علنی تحقق یافته باشد مرتکب به حبس قصیری که از سه ماه کمتر نباشد یا جزای نقدی که از سه هزار افغانی کمتر و از دوازده هزار افغانی بیشتر نباشد محکوم می‌گردد».

ماده ۴۴۳ نیز می‌افزاید: «اگر دشنام به وسایل علنی صورت نگرفته باشد بلکه توسط تلفن، ارسال مکتوب و یا توسط شخص دیگری ابلاغ گردیده باشد، مرتکب به جزای حبسی که از سه

ماه کمتر و از شش ماه بیشتر نباشد یا جزای نقدی که از سه هزار افغانی کمتر و از شش هزار افغانی تجاوز نکند محکوم می‌گردد.»

همچنین بنا بر مواد ۲۹، ۳۰ و ۳۱ قانون منع خشونت علیه زن، هرگونه دشنام، تحقیر، تخویف، آزار و اذیت و نیز انزوای اجباری زن منجر به حبس قصیر مرتکب که از سه ماه کمتر نباشد، می‌گردد.

مع الوصف زمینه و عواملی که باعث تشدید و بروز تعصب ناموسی می‌گردد به تبع آن زمینه بروز چنین جرایمی را نیز فراهم می‌آورد. در جوامع متکی بر سنت گرایی، سازش افراد با محیط از طریق خو گرفتن و تطابق مطلق با هنجارها و معیارهای اجتماعی صورت می‌گیرد. دوام و بقای جامعه ایجاب می‌کند که هرگونه انحراف از هنجارها و ضوابط اجتماعی به سختی سرکوب شود. تظاهر خواست‌ها و غرایز طبیعی در این جوامع از ابتدای تولد فرد در خانواده که خود نمایندگان جامعه سنتی و ارزش‌های آن هستند، صورت می‌گیرد.

مهم‌ترین معیار در نگرش اجتماعی و روش تربیتی جامعه سنتی - قبیله‌ای افغانستان، اعتقاد به ناتوانی، نقصان عقل، حيله‌گری، بی‌وفایی و درجه دوم بودن زن است که به‌مثابه یک فرایند طبیعی و زیستی پنداشته شده است. در گذشته به برخی از ضرب‌المثل‌ها، کنایه‌ها و تعبیرهای رایجی که نسبت به زن در محاوره‌های عمومی وجود دارد، اشاره کردیم؛ کنایه‌هایی مثل حیوانات و (علامت ملکیت، ظرفیت محدود عقلانی، بلوغ نیافتگی فکری، تحقیر، بهره‌کشی جنسی، روا داری خشونت)؛ سیاسر (استحقاق طبیعی تیره‌بختی، بدبیاری، نگون‌سازی در زندگی اجتماعی)؛ ضعیفه (نشانه نقصان، ناتوانی، مظلومیت، ناشایستگی و بی‌استعدادی در شئون انسانی). وقتی نگرش اجتماعی و روش تربیتی یک جامعه چنین باشد، خوش‌بینانه‌ترین حالت و حداقل اثر آن نیز، توهین به زن، اذیت و آزار و انزوای اجباری او خواهد بود؛ از این روست که در این جوامع با انواع مختلفی از خشونت‌ها علیه زن مواجه هستیم؛ هر چند که بسیاری از مصادیق خشونت را آن‌ها خشونت به حساب نمی‌آورند.

بروز این‌گونه از خشونت‌ها علیه زنان می‌تواند هم در محیط خانواده و هم در محلات عامه به شکل آزار و اذیت خیابانی به وقوع بپیوندد و زنان را در وضعیت خطرناک و دشواری قرار دهد. بنا بر آمار ارائه شده از سوی کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، در سال ۱۳۹۲، حدود ۱۶۷۲

مورد از خشونت‌های زبانی و روانی علیه زنان رخ داده است که بالغ بر ۲۵.۳ درصد از کل موارد خشونت علیه زنان را در این سال تشکیل می‌دهد. این در حالی است که بنا بر آمار سال گذشته این کمیسیون رقم این‌گونه توهین و تحقیرها ۱۴۲۳ مورد بوده است و این بیانگر رشد ۱۷.۶ درصدی این‌گونه خشونت‌ها است. البته همان‌طور که قبلاً نیز اشاره کردیم، تعداد این موارد نیز بیشتر از آن چیزی است که به ثبت رسیده است؛ زیرا بسیاری از زنان بنا به دلایل مختلف (همچون ترس از پیامدهای آن، عادی و طبیعی پنداشتن آن و یا عدم دسترسی به مراجع حمایت‌کننده و...) از افشای آن خودداری می‌کنند.

از مجموع موارد خشونت زبانی و روانی در سال ۱۳۹۲، حدود ۷۰۸ مورد آن استهزا و تمسخر یا سخنان تحقیرآمیز همچون فحش و دشنام به زنان بوده است که مشتمل بر ۴۲.۳ درصد کل موارد خشونت‌های زبانی و روانی می‌شود. حدود ۳۶۰ مورد دیگر نیز نسبت دادن اتهام یا تهمت زدن به شخصیت و رفتار زنان بوده است. اما در ۲۸۶ مورد از این قضایا تهدید به قتل صورت گرفته است که بسیار تکان دهنده است (کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، ۱۳۹۲: ۲۳-۲۴).

۳. جرایم علیه اموال و مالکیت

تعصب ناموسی، همان‌طور که قبلاً به آن اشاره کردیم گاهی منجر به جرایمی علیه اشخاص، اموال و مالکیت دیگران، همچون قتل، ضرب و جرح، تخریب و آتش زدن خانه و زمین و... کسانی که به نوعی در مسائل بی‌ناموسی دخیل بوده، می‌شود که ما از آن به دلیل اختصار به‌طور کلی در جرایم علیه آسایش و امنیت، به‌طور اجمال بحث خواهیم کرد؛ اما عمده‌تاً این جرایم، علیه زنان رخ می‌دهد که نمونه‌هایی از این جرایم را می‌توان تحت عنوان خشونت‌های اقتصادی علیه زنان، در ذیل گزارش‌های سالانه کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، مشاهده کرد که ما در این بحث به برخی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

میراث از جمله حقوق شرعی و قانونی زنان است که با استفاده از این حق خود زنان می‌توانند از حرمت و جایگاه بهتری در خانواده شوهر خود برخوردار شوند. قانون اساسی افغانستان، قانون مدنی و قانون منع خشونت علیه زنان نیز این حق زنان را تضمین کرده است. ماده پنجم قانون منع خشونت علیه زن «منع تصرف در ارث» را یکی از موارد خشونت علیه زن می‌شمارد و ماده

۳۳ این قانون حکم می‌کند که: «شخصی که مانع تصرف زن در متروکه مورث وی گردد، علاوه بر واگذاری سهم شرعی وی، حسب احوال به حبس قصیر که از یک ماه بیشتر نباشد، محکوم می‌گردد»؛ این در حالی است که زنان در جامعه مرد سالار سنتی افغانستان، خصوصاً در مناطق دور دست و روستاها، از این حق محروم‌اند. زیرا میراث دادن به زن که در تحت معیت مرد دیگری است، در واقع تحویل نمودن مال و زمین اجدادی به اشخاص بیگانه (شوهر زن و اقارب او) است. جامعه سنتی و نگرش تحقیر آمیز آن به زن که قبلاً به آن‌ها اشاره شد، منجر به وابستگی کامل زن به مرد می‌شود به نوعی که زن در انجام تمام امور خویش، از مراودات اجتماعی با فامیل و محارم، رفت و آمد، سفر، تصرف در اموال و مالکیت و حتی تصمیم‌گیری در معیت مرد است و به این طریق است که زن به دلیل نادانی، بی‌عقلی، ضعیفی و بی‌تدبیری از حق مالکیت و تصرف بر اموال شخصی خود نیز محروم می‌شوند و به‌طور عرفی اموال و دارایی‌های شخصی‌شان نیز تحت قیمومیت مردان در می‌آید (سرآمد، ۱۳۹۲: ۹۳-۹۴).

زن در متن فرهنگ و مناسبات چنین جوامعی در مقایسه با مردان موجودی بی‌ارزش‌تر و دسته دوم پنداشته می‌شود. این نگرش را ضمن ضرب‌المثل‌ها و محاوره‌های عمومی رایج که اشاره شد، می‌توان به روشنی دریافت. ارزش‌گذاری به زنان در خانه شوهر، نه به ذات انسانی خودشان، بلکه به خاطر اولاد داشتن زیاد، بخصوص پسر است؛ از این‌رو زیاد داشتن اولاد دختر و یا نداشتن اولاد به‌طور کلی، مایه شرمگینی و خجالت پنداشته می‌شود.

گاه «جهیزیه» و وسایلی که زن با خود به خانه شوهر می‌آورد مهم‌تر از خود زن پنداشته می‌شود و یا ارزش وی بسته به مقدار جهیزیه وی دانسته می‌شود. طبق رسم موجود در بعضی از مناطق کشور، بعد از آوردن عروس به خانه، زنان قبیله جمع می‌شوند تا مقدار جهیزیه و اسباب و وسایلی را که عروس با خود آورده ببینند. در این مراسم، اگر جهیزیه عروس زیاد باشد موجب افتخار وی و مادر و خانواده‌اش می‌گردد و اگر مقدار جهیزیه کم باشد با زبان طعن و کنایه به عروس و خانواده نیش زبان زده می‌شود و حتی ممکن است به نارضایتی دو خانواده که باهم دوست شده‌اند منجر شود.

در برخی از ازدواج‌های اجباری همچون، ازدواج بدل، ازواج بدل از قرض، بد دادن در بسیاری از مواقع زن از حق مهریه خویش که اسلام برای او مقرر داشته است نیز محروم می‌شود.

آمارهای کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان نشان می‌دهد که در جریان سال ۱۳۹۲ به تعداد

۱۳۴۰ مورد قضایای خشونت اقتصادی در دفاتر کمیسیون به ثبت رسیده است که ۲۰.۳ درصد از مجموع موارد خشونت علیه زنان را در دوره زمانی مورد نظر تشکیل می‌دهد. در سال گذشته این رقم به ۱۰۷۴ مورد رسیده بود. مقایسه این دو رقم نشان می‌دهد که خشونت‌های اقتصادی علیه زنان در سال ۹۲ نسبت به سال قبل از آن ۲۴.۸ درصد افزایش داشته است. از میان کل موارد بالا که به نام خشونت اقتصادی در بانک اطلاعات کمیسیون به ثبت رسیده است ۸۴۸ مورد آن محرومیت زنان از دریافت نفقه است. این رقم بالغ بر ۶۳.۳ درصد کل موارد خشونت‌های اقتصادی علیه زنان می‌گردد که نشان‌دهنده محدودیت بالای دسترسی زنان به نفقه است.

منع تصرف در اموال شخصی نیز شامل ۵۰ مورد و عدم دسترسی به حق میراث نیز شامل ۴۹ مورد در میان قضایای خشونت‌های اقتصادی در سال ۹۲ بوده است. فروش ملکیت‌های با ارزش شخصی و مخصوصاً زیور آلات نیز ۳۷ مورد را به خود اختصاص داده، جلوگیری از کار و اشتغال زن مشتمل بر ۲۰ مورد و غصب معاش و دستمزد زنان نیز ۲۵ مورد را در برمی‌گیرد. ۲۷ مورد نیز حاکی از نپرداختن مهریه است (کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، ۱۳۹۲: ۲۵-۲۶).

۴. جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی

در حقیقت تمامی جرایم، امنیت کشور و آسایش عمومی را خدشه‌دار می‌سازند و اگر چنین نبود اساساً به عنوان جرم در محدوده حقوق جزا قرار نمی‌گرفتند؛ لیکن این خصیصه در برخی از مصادیق روشن‌تر و ملموس‌تر است و به عبارت دیگر جرایمی وجود دارند که به طور مستقیم با مفاهیم امنیت داخله و آسایش عمومی در ارتباط می‌باشند؛ از این رو مقصود ما از جرایم علیه آسایش و امنیت، جرایمی است که ضرر و نتیجه سوء آن‌ها به طور مستقیم مصالح عالی کشور، تمامیت سازمان‌های سیاسی، استقلال و حیات اقتصادی، اعتبارات مملکتی و در نهایت آسایش و آرامش عمومی را هدف قرار داده است، جرایمی مانند خیانت به کشور، جنگ داخلی، جاسوسی، تهیه و ترویج سکه و اسکناس تقلبی، جعل و تزویر، جرایم سیاسی و... گرچه عواقب این قبیل جرایم به طور غیر مستقیم منافع خصوصی و شخصی افراد یا فرد معینی را به خطر می‌اندازد ولی در واقع هدف و قربانی اصلی آن ملت یا دولت و حکومت است. در ادامه ابتدا به برخی از مواد قانون جزای افغانستان که مرتبط با موضوع است را می‌آوریم و سپس به اصل موضوع که ارتباط تعصب

ناموسی با جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی است خواهیم پرداخت.
بنا بر ماده ۲۱۰ قانون جزای افغانستان: «شخصی که مردم را به جنگ داخلی علیه یکدیگر تحریک کند، در صورت وقوع قتال به حبس دوام و در صورت عدم وقوع قتال اگر باعث ایجاد بی‌نظمی و غارت گردد، حسب احوال به حبس طویل که از ده سال بیشتر نباشد محکوم می‌گردد و در صورتی که تحریک شخص مذکور مؤثر واقع نگردد، مرتکب حسب احوال به حبس متوسط محکوم می‌گردد.»

ماده ۲۳۳ قانون جزاء نیز مقرر می‌دارد:

«۱- شخصی که مردم را به تبعیض یا تفرقه (مذهبی، قومی یا لسانی) دعوت یا تحریک نماید، حسب احوال به حبس که از دو سال بیشتر نباشد محکوم می‌گردد. ۲- اگر دعوت یا تحریک مندرج فقره فوق منتج به نتیجه گردد یا با عنف و تهدید توأم باشد، مرتکب به حبس طویل که از هفت سال بیشتر نباشد، محکوم می‌گردد.»

بنا بر ماده ۲۳۵ همان قانون نیز:

«شخصی که دیگران را طور مستقیم به ارتکاب قتل، غارت، حریق یا جرایم مخل امنیت توسط یکی از وسایل علنی تحریک یا تشویق نماید در صورتی که این تحریک یا تشویق وی منتج به نتیجه نشود حسب احوال به حبس که از دو سال بیشتر نباشد یا جزای نقدی که از بیست و چهار هزار افغانی تجاوز نکند محکوم می‌گردد.»

در نهایت ماده ۲۴۵ نیز مقرر می‌دارد:

«شخصی که توسط یکی از وسایل علنی به ایجاد عداوت بین افراد قبیله یا بین قبایل تحریک نماید، به حبس قصیر که از سه ماه کمتر یا جزای نقدی که از سه هزار افغانی کمتر و از دوازده هزار افغانی بیشتر نباشد محکوم می‌گردد.»

تعصب ناموسی نیز همان‌طور که اشاره شد، بیشتر در جوامع سنتی و قبیله‌ای صورت می‌گیرد که مهم‌ترین و آشکارترین نشانه آن، راسخ بودن فرهنگ انتقام‌جویی و انعطاف ناپذیری است که در مناسبات روزمره و مداوم اجتماعی تبلور پیدا می‌کند. جوامعی که در آن توهین به یک فرد قوم و قبیله، در حکم توهین به تمامی افراد آن قوم و قبیله تلقی می‌شود و چه بسا خود، بدون تحقیق و بررسی در مقام دفاع از خویش پردازد؛ زیرا در این جوامع به دلیل ساختار سنتی، رواج شیوه

دادرسی غیر رسمی، کمبودهای مربوط به سیستم قضایی و... هر شخص و گروهی خود را محق برای رسیدگی و حل معضلات همچون مسائل ناموسی و... تلقی می‌کند.

جامعه چند قومی افغانستان نیز با اندکی شدت و ضعف، در میان اقوام مختلف، در آن عنصر کینه‌جویی و خون‌خواهی وجود دارد و شکل رفتاری و نظام هنجاری و چه‌بسا حقوقی آنان را در مناسبات درون قومی و روابط میان قبیله‌ای ویژگی و سامان می‌بخشد. این فرهنگ انتقام‌جویی و خون‌خواهی که عمدتاً از یک پندار به نام «غروور خاندانی» و «غیرت عشیره‌ای» تولید می‌گردد، هم در نظام رفتاری درون قبیله‌ای و هم در مناسبات میان قومی، چرخه‌ای از خشونت‌های ممتد و سلسله‌ای از کدورت‌های اجتماعی را در بستر مراودات انسانی و مناسبات اجتماعی بازتولید کرده است. بسیاری از منازعات مستمر عشیره‌ای و بدخواهی‌های پایدار قبیله‌ای ریشه و اندیشه در چنین فرهنگی دارد (واعظی، ۱۳۹۰: ۳۲۸-۳۲۹). بدین طریق بسیار دیده می‌شود که در صورت یک ارتباط (ولو وهمی) یک مرد از یک قبیله با زنی از قبیله‌ای دیگر، باعث افزایش دشمنی و انتقام‌گیری‌های متقابل و شعله‌ور شدن یک جنگ خانمان‌سوز طولانی شود و این نزاع‌های پی‌درپی و خونریزی‌های بی‌حاصل در میان اقوام، قطعاً یکی از عوامل تفرقه، ایجاد هراس و ناامنی و در نهایت تضعیف حکومت خواهد شد.

الفنستون در این زمینه راجع به جامعه سنتی - قبیله‌ای افغانستان می‌نویسد: «این باور که وظیفه و حق هر انسان است که خود مجری عدالت باشد و انتقام بیدادگری‌هایی را که بر وی شده خود بگیرد، در میان افغانان هرگز از میان نمی‌رود... چون انتقام شخصی را یک وظیفه می‌دانند طبعاً اگر ستمی بر آنان روا داشته شود تا روزگاری دراز از یاد نخواهند برد؛ البته ستمی که غیرت و حمیت‌شان را جریحه‌دار کند؛ البته چنین انتقامی درگیری‌هایی تازه می‌آفریند و نبردها را دائمی می‌سازد و گاه کشمکش‌هایی پیدا می‌شود که از نسل پدران به پسران منتقل می‌گردد» (الفنستون، ۱۳۹۷: ۲۴۲، ۱۷۰).

این انتقام همان‌طور که در گذشته نیز به آن اشاره شد گونه‌های مختلفی دارد که طیف وسیعی از افراد وابسته به مجرم را نیز می‌تواند تحت شعاع قرار دهد؛ کما اینکه الیور روا می‌نویسد: «اگر زنی از یک قبیله مورد تجاوز قرار گیرد قبیله آن زن حق دارد دقیقاً به همین شیوه انتقام بگیرد» (رحمانی یزدری، ۱۳۸۶: ۲۳۴)؛ حال در شرایطی همچون مسائل ناموسی، اگر شخصی از یک قبیله به زنی

از قبیله دیگر تجاوز کند، دیگر نه تنها زنان آن قبیله از تجاوز و انتقام‌گیری‌های افراد آن قبیله مصون نخواهد بود، بلکه هیچ شخصی از آن قبیله و اموال و زمین‌های آن‌ها مصون نخواهد بود؛ در این صورت برای رهایی از چنین شرایط دشواری، گاه مصالحه به بد دادن یک دختر از خاندان شخص مجرم به خانواده متضرر داده می‌شود و یا یک انتقام با انتقام دیگر پاسخ داده می‌شود و... ما در ذیل به گزارشی از الفنستون برای درک بهتر این مطلب اشاره می‌کنیم وی درجایی راجع به جنگ اولس‌ها چنین می‌نویسد:

«این جنگ‌ها علت‌های مختلف دارند؛ اما عادی‌تر از همه گریزاندن زنی از یک اولس توسط مردی از اولس دیگر، یا گریختن با دختری از اولس خویش و پناه بردن به اولس دیگر است. چنین پناهی حتماً داده می‌شود و گاه به نبردهای خونین و طولانی منجر می‌گردد. ماهیت این موضوع را چنان‌که هست با مثالی از «نیک‌پی» شرح می‌دهم: همسر یکی از «فقیر» آن «نیک‌پی خیل» با دل‌داده‌اش به منطقه «بابوزی» گریخت. فقیر به همراهی چند تن از خویشاوندان در پی کشتن همسر خویش شد و شبانه کمین کرده بود که رباینده و همراهانش دریافتند و او را با یکی از خویشاوندانش کشتند. خبر به نیک‌پی خیل رسید.

خان، طبل زن را دستور داد تا با کوفتن طبل، ملکان شش شاخه قوم را برای مشورت در موضوع جنگ فراخواند. ملکان برای معلوم نمودن ذهنیت مردم با رئیسان کندی‌ها (محلّه‌ها) مشورت کردند. همه تشنه انتقام بودند و تا سه روز گرد آمدند و مسلح شدند.

شبانه به‌سوی سدّ رودخانه که زمین‌های بابوزی را آبیاری می‌کرد، تاختند؛ سدّ را ویران کردند و استحکاماتی ساختند که نتوانند آن را بازسازی کنند. بابوزیان که کشت خویش را بی‌آب دیدند، بی‌درنگ گرد آمدند و آهنگ تخریب استحکامات کردند. شمار افراد نیک‌پی شش هزار و از بابوزی بسیار بیشتر بود. هردو جانب گروهی سوار و تنی چند جیلمی داشتند (جیلیمان پهلوانان خوش‌لباسی بودند که تا مرگ یا پیروزی دست از جنگ برنمی‌داشتند). بقیه برخی با جلیقه‌های آجیده (لایی‌دار)، برخی با جامعه‌های آهن کار، بعضی زره‌پوش، گروهی با جلیقه‌های چرمی بی‌آستین، همه مسلح، با تیر و کمان یا تفنگ‌های فتیله‌ای، شمشیر، سپر، کاردهای بلند افغانی و نیزه‌های آهنی.

چون دو لشکر به هم رسیدند، نخست بر روی هم آتش گشودند. پس جیلیمان به میدان آمده

شمشیر کشیدند. سپس سپاهیان زنده دو لشکر به هم آویختند. دلبران هر دو سپاه به نبرد تن به تن پرداختند. بزدلان که شمارشان بیش از همه بود. دو دل بودند؛ اما در غوغای عمومی شریک شده تا نفس داشتند فریاد می‌کشیدند و دشمنان را به صدای بلند دشنام می‌دادند... شماری از هر دو جانب کشته و زخمی شده بودند. اما نتیجه مهمی از آن عاید نشد. استحکامات برجا ماند و زمین‌های بابوزی از بی‌آبی سوخت. جنگ سه سال به درازا کشید. چند اولس دیگر هم درگیر جنگ شدند و دامنه آن تا کوه‌ها فرارفت.» (الفنستون، ۱۳۹۷: ۲۳۶).

امروزه نیز در افغانستان به دلایل مختلف همچون ناامنی و ضعف حکومت مرکزی و... هنوز همان خصوصیت‌ها و منش‌های قبیله‌ای در بین مردم افغانستان وجود دارد و بسیار اتفاق می‌افتد که جرایم با همان شیوه‌های گذشته همچون دین‌خواهی و انتقام، جزا داده شود؛ کما اینکه بنا بر تحقیقی که از سوی کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان پیرامون عوامل و زمینه‌های تجاوز جنسی و قتل ناموسی در افغانستان، صورت گرفته است نشان از این امر دارد که در طی سال ۱۳۹۰ الی ۱۳۹۱ هنوز موارد متعددی از انتقام‌گیری و دشمنی در صورت عدم رسیدگی و اجرای عدالت میان خانواده و گروه‌های قومی و محلی مرتبط به افراد قربانی و مرتکب اتفاق می‌افتد. بنا بر گزارش فوق، یکی از این نمونه‌ها، تجاوز شخصی به دختر خردسالی است که مرتکب ادعا داشت، پدر این دختر به همسر برادرش تجاوز کرده است؛ از این رو وی در فرصتی مناسب با همکاری همسر دوم خود، این دختر را مورد تعرض قرار می‌دهد که با وجود ضبط سر و صدای این دختر، توسط همسر اول مرتکب و پخش آن در بین مردم، هنوز این مسأله مورد رسیدگی قانونی قرار نگرفته است. بدین ترتیب خشونت با خشونت دیگر پاسخ داده می‌شود و به تبع آن دامنه نزاع‌ها و ناامنی‌ها گسترش می‌یابد (سرآمد، ۱۳۹۲: ۱۱۷).

در شرایط موجود نیز آنچه هم اکنون در حال وقوع است، اشکال دیگری از آثار و پیامدهای تعصب ناموسی است که به‌نوعی موجب سلب امنیت و آسایش از قشر زنان می‌باشد؛ کما اینکه امروزه در سطح وسیعی، موارد آتش سوزی، بمب‌گذاری در مدارس دختران و تیزاب (اسید) پاشی بر روی دختران، به‌مثابه ابراز مخالفت با آموزش زنان وجود دارد (اونا او، ۲۰۰۹، ۱۲۶-۱۲۷)، نمونه چنین خشونت‌هایی را می‌توان در جریان تیزاب ریختن (اسید پاشی)، دو مرد موتور سیکلت سوار بر روی دختران مدرسه‌ای به نام «میرویس نیکا» در جنوب قندهار که در پی آن پانزده نفر زخمی

شدند و در بین آنها یک نفر به کلی کور و دو نفر دیگر صورت و زیبایی خود را از دست داد؛ مشاهده کرد. این در حالی است که این دختران برقع بر سر داشته‌اند.

گونه‌ای دیگر از چنین تعصب‌هایی را نیز می‌توان در مسمومیت دسته‌جمعی دختران در ولایت تخار (شمال افغانستان) در طی «عملیات الفاروق»، مسمومیت دختران در «مکتب توتیا» و «ذبیح‌الله عصمتی» در کابل و... مشاهده کرد. بنا بر آمار ارائه‌شده از سوی سازمان دیدبان افغانستان، فقط در سال ۱۳۹۱ بیش از ۷۰۰ دانش‌آموز دختر در مکاتب مختلف تنها مسموم شدند. این در حالی است که بنا بر آمار ارائه‌شده کامل‌تر از سوی وزیر معارف پیشین افغانستان، محمد فاروق وردک، در طی ده سال گذشته، ۴۵۰۰ حمله بر مکاتب دخترانه در کشور انجام شده است که قطعاً نتیجه چنین اعمالی تعلیق و تعطیلی مدارس دختران و نیز ایجاد ترس و وحشت بین زنان و در نتیجه تنزل سیر صعودی به مکتب رفتن دختران خواهد شد. طبق یک آمار رسمی، بیشتر از پنج میلیون کودک که اکثریت انبوه آن را دختران تشکیل می‌دهد، به دلایل ناامنی و ترس از مواجه شدن با حوادث مشابه، از حق تحصیل بازمانده و محروم شده‌اند.

نمونه بارز و جدید چنین تعصب‌هایی را نیز می‌توان در تعطیلی مکاتب دختران در ولسوالی شیندن واقع در ولایت هرات، مشاهده کرد که در آن اشخاصی با پخش شب‌نامه‌هایی در مکاتب دختران، تهدید به انتحار و آتش زدن مکاتب کرده بودند و بر اساس آن تمام مکاتب این ولسوالی به حالت تعطیل درآمده است و حدود چهل هزار دختر از تحصیل بازمانده است.

نتیجه‌گیری

از آنچه در این مقاله گذشت دانسته شد که جرایم برخاسته از تعصب ناموسی هر چند از دیرباز وجود داشته است؛ اما از آنجا که این امر برخاسته از عرف و سنن حاکم بر جامعه بوده که به نوعی حکم قانون را در جوامع سنتی ایفا می‌کرده است؛ لذا تا حدودی این جرایم از سوی افراد جامعه بخصوص زنان (ولو به اجبار)، مورد پذیرش قرار گرفته بود و یا حداقل مورد انکار نبوده تا آن را تغییر دهند؛ از این‌رو جرایم برآمده از تعصب ناموسی به‌طور خاموش در هر جامعه‌ای رخ می‌داد و مخالفت چندانی بروز نمی‌یافت. به‌طور کلی عوامل و زمینه‌های متعدد فردی، حقوقی-سیاسی و اجتماعی-فرهنگی در بروز و تداوم این معضل نقش اساسی دارد که در این بین به‌طور

خاص می‌توان از عوامل و زمینه‌هایی همچون فساد اداری، ضعف حاکمیت قانون، تداوم فرهنگ معافیت و کاستی‌های قانون، بدفهمی و کج فهمی از دین، عدم برخورد قاطعانه با مجرمین، عدم دسترسی زنان به مرجع عدلی و قضایی، سنت‌های زن‌ستیز رایج در جامعه افغانی، دخالت مراجع غیر رسمی نام برد. این عوامل که به نوعی خود زائیده تعصب است، در یک دور باطل منجر به تداوم همان تعصب می‌گردد. هرچند عمده‌ترین دلیل ارتکاب قتل ناموسی رابطه جنسی نامشروع است، اما بررسی‌های کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان نشان می‌دهد که مسائل دیگری نیز که ربط الزامی با رابطه جنسی نامشروع ندارد، منجر به وقوع این قضا یا شده است؛ مسائلی مثل فرار از منزل، مورد تجاوز جنسی قرار گرفتن، تن ندادن به ازدواج اجباری و ابراز علاقه به یک فرد و تقاضای ازدواج با وی بخشی دیگر از دلیل ارتکاب این جنایت است. اکثریت مطلق عاملین قضایای قتل ناموسی اقارب نزدیک و اعضای خانواده قربانی، خصوصاً خانواده شوهر وی، می‌باشند.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن قدامه مقدسی، عبدالله بن احمد، المغنی، بیروت، دار الکتب العربیة، ۱۴۰۳.
۲. اُو، اونا، و همکاران، مبادی حقوق جزای افغانستان، ترجمه شرکت خدمات حقوقی ایلیت، کالیفرنیا، دانشکده حقوق دانشگاه استنفورد، ۲۰۰۹.
۳. بخشی گنجه، پروین، افتخاری، عطا الله، بررسی تعصب ناموسی در شرع اسلام و حقوق ایران، دومین کنفرانس ملی حقوق، الهیات و علوم سیاسی، شیراز، ۱۳۹۶.
۴. حجاریان، محمد حسن، تعصب ناموسی و رابطه آن با جرم، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده حقوق، دفاع ۱۳۵۸.
۵. جزیری، عبدالرحمن، الفقه علی المذاهب الاربعه، بیروت، المكتبة العصرية، ۱۴۲۹.
۶. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران، گنج دانش، ۱۳۸۸.
۷. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ترجمه: غلامرضا خسروی حسینی، قم، المكتبة المرتضوية لاحیاء الآثار الجعفرية، ۱۳۸۳.
۹. رحمانی یزدری، علی جان، علل عقب ماندگی افغانستان و راههای بیرون رفت، قم، میراث ماندگار، ۱۳۸۶.
۱۰. زحیلی، وهبه، الفقه الاسلامی و ادلته، دمشق، دار الفکر، ۲۰۰۸.
۱۱. سرآمد، محمدحسین، لطیفه سلطانی و دیگران، عوامل و زمینه‌های تجاوز جنسی و قتل ناموسی در افغانستان (گزارش تحقیق ملی)، کابل، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، بهار ۱۳۹۲.
۱۲. سرآمد، محمدحسین، لطیفه سلطانی، خشونت علیه زنان در افغانستان (نیمه نخست سال ۱۳۹۲)، کابل، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، ۱۳۹۲.
۱۳. شافعی، محمد ابن ادریس، الأم، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸.
۱۴. الشربینی، محمد بن احمد، الاقناع، بیروت، دار المعرفة، بی تا.

۱۵. شیخ صدوق، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳.
۱۶. عوده، عبد القادر، التشریع الجنایی الاسلامی، ترجمه: ناصر قربان نیا، سید مهدی منصوری، نعمت‌الله الفت، تهران، میزان، ۱۳۷۳.
۱۷. الفنستون، مونت استوارت، افغانان: جای، فرهنگ، نژاد (گزارش سلطنت کابل)، ترجمه: محمد آصف فکرت، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۹.
۱۸. قرضاوی، یوسف، دیدگاه‌های فقهی معاصر، ترجمه: احمد نعمتی، تهران، احسان، ۱۳۸۹.
۱۹. موسوی، سید علی، حسینی، سید عبد البصیر، بررسی عوامل، زمینه‌ها و انواع جرایم ناموسی (با مطالعه موردی در افغانستان)، سال نهم، شماره ۳۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۴.
۲۰. واعظی، حمزه، هویت‌های پریشان: جستاری در مفاهیم و مبانی فرایند ملت‌سازی در افغانستان، مشهد، بدخشان، ۱۳۹۰.